

دلیل شرعی غیر لفظی

از آنجایی که سنت را نمیتوانیم به دلیل شرعی گاهی لفظی نگاه کنیم لفظی است و در این صورت به دلیل شرعی غیر لفظی
گاهی فعل است گاهی تقریر معصوم^(ع) به معنی سکوت از تصرف معین - در آن می خوانیم از منبران دلالت
دلیل شرعی غیر لفظی صحبت کنیم.

بوضوح: دلیل شرعی غیر لفظی؛ موضوع علی معصوم^(ع) که دلالت بر حکم شرعی دارد به فعل و تقریر تقسیم می شود.

دلالت فعل معصوم^(ع)

در این که ترک معصوم^(ع) برای فعلی، دلالت بر عدم وجوب آن فعل می کند، اشکالی نیست؛
به خاطر عفت معصوم^(ع) بحث در این است که صدور فعل از معصوم^(ع) آیا دلالت بر وجوب آن
فعل می کند یا نه آن فعل دلالت بر رجحان و استحباب می کند؟

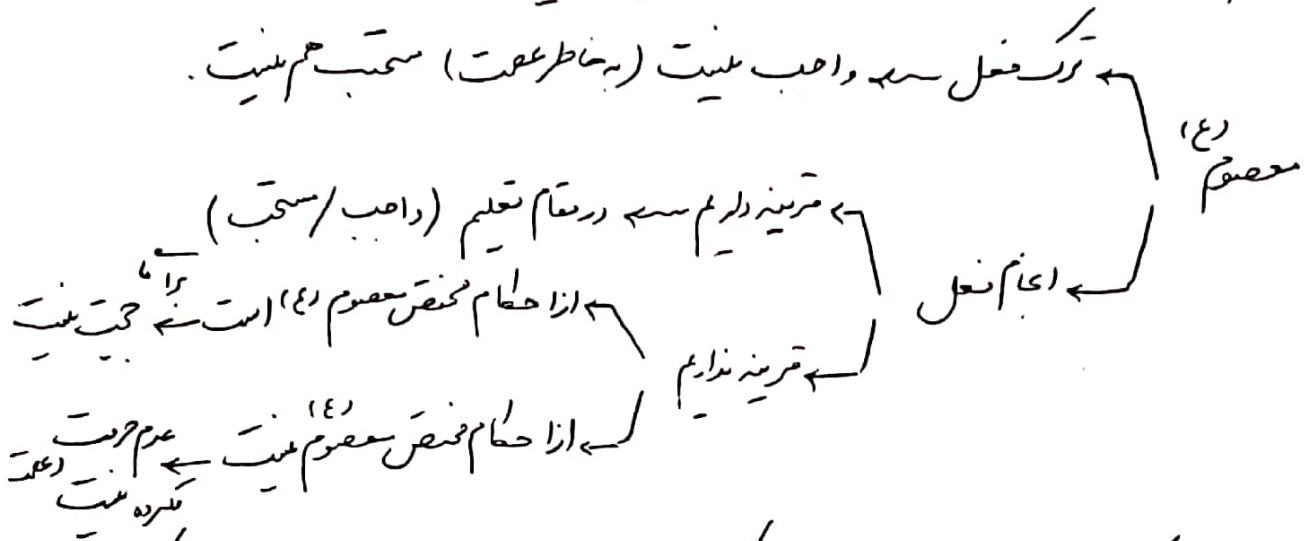
جواب: گاهی فعل همراه با قرینه ای است که دلالت بر این دارد که غرض از فعل، تعلم است.
همانطور که در وضوحهای بیانیه مشاهده می شود. در این حالت رجحان یا وجوب تبعاً به میزان
دلالت این قرینه ثابت می شود. گاهی خالی از قرینه از این تسبیح است که «در این حالت عدم
حرمت اثبات می شود به خاطر عفت».

این مطلب ↑ مربوط به جاهلی است که احتمال اینکه فعل معصوم^(ع) در آن مورد (فعل) به جلسی احصا
داشته باشد، وجود نداشته باشد و آن اگر احتمال داده شود به فعل مختص معصوم^(ع) است،
برای حاجت نیست.

سؤال: آیا صدور فعل علاوه بر عدم حرمت بر رجحان و استحباب هم دلالت می کند؟

سؤال: ضمه، صدور فعل بر رجحان دلالت می کند مگر در دو مورد:

- ۱- زمانی که فعل، عباری باشد؛ زیرا عباری بودن بدون رجحان بی معنات
- ۲- زمانی که ثابت شود انگیزه برای انجام فعل، یک انگیزه شرعی بوده (انگیزه غیبه می باشد)
مانند آنکه فرض شود فعل مورد نظر مایه به اندک معتقدنای طبع انسانی نیست ولی به تکرار از امام معصوم (ع) صادر شده است (ترک خوابیدن در بین الطلوعین)



سؤال: زمانی که صدور فعل دلالت بر رجحان نکند، آیا دلالت بر عدم رجحان به طور مطلق می کند، یا دلالت بر اقل در حالت تکرار صدور فعل می کند؟

پاسخ: این سؤال مربوط به سؤال دیگری می شود، آن است که معصوم (ع) آیا جایز است در حقیقت ترک اولی و انجام مکرره (تأبیر یا بدین تکرار) یا حسین خیری ابدأ بر او جایز نیست؟ در فرضی که ترک اولی و انجام مکرره بر معصوم (ع) جایز نباشد، صحیح است که ما از ترک ایشان استفاده کنیم که فعل ترک شده سبب نیست و انجام فعل نیز استفاده کنیم که فعل انجام شده، مکرره نیست و ترک آن نیز سبب نمی باشد.

سزا دار است توبه به اینکه فعل با توبه دلالت می کند بر اینکه گفته شد ظرفی که احتمال در فعل
بودنشان در حکم شرعی وجود دارد یکی آن بوده باشد. زیرا فعل صامت است = اطلاق ندارد.
اشکال: یک اعراض کلمه: احتمال دارد و توبه یا امامت در حکم مرحله است داشته باشد
سعه عن بیان خبری را از توبه در فعل حصم (ع) است شماره نمود ۱۱۹

پاسخ: ادله ای که دلالت دارند باینکه یا امام (ع) الله هستند، احتمال فدلور را دفع می کند.
[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ مِنْ رَسُولٍ أُولَىٰ حُنَّةٌ]

= این اختصاص فعل به حصم (ع) است که به دلیل خاص نیاز دارد، اما استرات دیگر
مطلقین بایشان به دلیل جداگانه ای نیاز ندارد.

تقریر معصوم (ع)

دلائل تقریر سے سلوک معین } ۱. سلوک خاص
۲. سلوک عام (سیرہ عقلا)

در سلوک معین } امام تطلم کند آنرا ردع کند ← دلیل شرعی لفظی
اسراء آن سلوک کند ← سکوت او کما حق از امان است } عقلی استظهاری

* نکتہ عقلی ← الف) اگر سلوک معین مورد تأیید شرع نباشد، معصوم (ع) به مقتضای عقلمندی و انبیا مطلق است و در ظرفه دارد باید آنرا ردع و دفع کند به دلیل وجوب نکر از منکر و وجوب تعلیم جاهل

ب) اگر سلوک معین، غرض و هدف شارع را از بین برد و پس از حضرت لازم است از آن سلوک معین منع کند، چون عاقل نقض غرض نمی کند.

تعاقد الفادب = در مورد الف ردع کردن معصوم (ع) متوقف بر فراهم بودن شرایط وجوب عقلی از منکر و تعلیم جاهل است در مورد ب متوقف بر نقض غرض شرعی عقلی است. (سلوک امام (ع) باعث نقض غرض شرعی عقلی می شود)

باعضای شرع

نقض غرض شرعی عقلی ← این سلوک مستقیماً به مجرد شرع و سببیت مربوط است (سیرة عمل به جز اولاد)

لکه این سلوک مستقیماً به مجرد شرع مربوط نیست و در صورت سبب شدن دلالت آن به افعال شرعی می دارد (سیرة عقلا در عمل به ضرورتاً در مجامع عرض)

* نکتہ استظهاری ← ظاهر حال معصوم (ع) اینست که محافظت و مبلغ سببیت است پس سکوت ایشان دلائل بر امانت می کند، البته مشروط بر نکتہ عقلی در اینجا لازم نیست.

و تفسیر امام (ع) با سلوک معینی مواجهه شود و سلوک کند، این سلوک دلیلی بر اضماعان سلوک است

}	سلوک	خاص ← مانند اینکه شخصی در محضر امام (ع) وارد نه و منوط بر د امام سلوک کند
		عام ← سیره عقلاء

مانند اینکه فرض شود عقلاء از آن جهت که عقلاء هستند بار بار بر این نداشته اند که با حیات، ملکیت محقق می شود. اگر امام (ع) سلوک کند =

دلیل اضماعان این سیره می باشد

سوال ← اگر سیره مذکور از ناصیه عمل خارجی، مصنیق باشد، اما نیکو نیست آن (ارتکاز ذهنی عقلاء) کسرده باشد آیا اضماعان امام (ع) به آن نیکو بار سعش تعلق می گیرد؟

پاسخ ← صواب است ← اضماعان امام (ع) به نیکو نیست آن بار سعش تعلق می گیرد

زیرا ^{دع} اولاً ← عمل خارجی از آن جهت که صامت است، سلوک امام ^{دع} گاهی فقط بر حوزان آن دلالت دارد

و اگر اضماعان نیکو نیست از ذهنی دلالت کند، با این اضماعان حکم تطبیقی در وضعی ثابت می شود = تطبیقی ← مانند سیره عقلاء در عمل به خیرت است ← نیکو نیست خبر نیرم عمل (در خوب) را اضماعان کند به صحت عمل خارجی که فقط حوزان را ثابت می کند

وضعی ← مانند سیره عقلاء در باب حیات ← زیر تعلق اضماعان ارتکاز ذهنی عقلاء، معقضی ملکیت

(وضعی) است و اگر اضماعان به عمل خارجی تعلق گیرد صرفاً معقضی حوزان تصرف در مال مجاز است

← ثانیاً: عمل خارجی در عصر محصرم (ع) گاهی بدین عمل صیق با دایره محدود است مانند حیات که در عصر محصرم (ع)

محدود به حیات ماهی و امثال آن بوده ← لکن دایره شمایل ارتکاز ذهنی وسیع تر از این امور بوده =

سلوک امام دلالت می کند که آن ارتکاز ذهنی با امام سعش مورد تأیید است = نتیجه وسیعتر

است و حکم به عصر با نیز مراد است می کند

* نکته: برآیند معلوم شود سیره مذکور مورد تأیید و امضا بوده است، لازم است سیره مذکور
معاصر با عصر معصوم^(ع) باشد، در غیر این صورت سکوت، امضا نیست.

اشغال به قَدَعول به سبب تلویذ: سیره ای که از عصر معصوم^(ع) متأخر است نیز جابر با معصوم^(ع)
است (زین حاشی از جهت نیست) هر چند نام معصوم^(ع) غالب باشد. زیرا معصوم می بیند در می شنود
و موجود است!

پاسخ: آن نکته عقلی و استقنای^(ع) که گفته شد در عصر معصوم^(ع) تمام نیست:

نکته عقلی: به دلیل اینکه امام^(ع) در زمان عیبت، مکلف به یکی از مذکور یا تعلیم جاهل نیست و عرض شارع
در زمان عیبت به آن وجه از حلیت نمی رسد که معتقد این باشد که امام بر روش غیر طبیعی آن عرض
را حفظ کنند. [امام^(ع) باید سلوک طبیعی داشته باشد، خود مردم باعث عیبت او و محروم شدن از
برکات سلوک طبیعی ایشان هستند.]

نکته استقنای^(ع) به استقنای فرج بر بلا حفظ حال معصوم است و معلوم است که حال عیبت مساعد برای
این نیست که از سکوت، امضا و تأیید استقنای^(ع) شود.

سوال: برخی حجیت سیره را از طریق رئیس العقل و بدون شارع اثبات می کنند بدلیل آن حجیت؟
پاسخ: برخی از اهل یمن عقیده دارند چون شارع رئیس العقل است پس یکی از عقلاست تا بر عقل با هم عقل جاری
را ایجاب دهند شارع نیز چون لذ آنان است همان کار را انجام می دهد و این حجیت آن را اثبات می کند.
نکته کهنه (به) چون شارع رئیس العقل است با عقل در سلوک اصلاً ماتی دارد (اصلاً تقر)
این اصلاً ماتی در مدبرکات غیر سلیم و غیر فطری ایشان طبیعی است.

اشبات صحیحی دلیل شرعی :

- ۱- وسائل اشبات صحیحی
- ۱- اخبار حدیثی مستدرکه که موجب یقین به صدور دلیل شرعی می شود
(خبر متواتر)
 - ۲- اخبار حدیثی مستدرکه که
(اجماع) فقهاء بر وجه اجماع برسند
 - ۳- آنگونه که مورخان اتنی از دلیل شرعی برده بر می دارد
(سیره مستدرکه) از مطلق به علت هر رسم

۲- وسائل اشبات تعددی ← خبر واحد

خبر متواتر ← گزارش ها و خبرهای حسن مستدرکه که موجب یقین می شود را خبر متواتر گویند

* در خبر حسن، هم احتمال موافقت با واقع و هم احتمال مخالفت با واقع وجود دارد. نشأ احتمال مخالفت با واقع { خطا خبر (رادی) } می باشد. اما اگر خبر در آن از یک واقع معین مستدرکه شود، احتمال تعدد برکذب

مخالفت با واقع ضعیف می شود. نتیجه ضرب میزان ارزش احتمال کذب خبر آن، احتمال خطا و تعدد برکذب را کاهش می دهد.

$$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} \times \dots \times \frac{1}{2} = \frac{1}{\infty} = 0$$

- تواتر
- ۱- لغض ← خبر مستدرکه با لغظ مشترک
 - ۲- معنوی ← خبر مستدرکه با معنای متفاد معنوی واحد و مشترک
 - ۳- اجلی ← خبرها الفاظ متفادت، معنای متفادت و یک معنای لازم از آن انشراع می شود.

* هر اندازه متعلق خبرها، بعین تر و مشخص تر باشد، حصول بعین بوسیله احتمالات بر معترسی شود.
 چون حالات مجربین مختلف است، احتمال اینکه مصالح آنها یکی باشد، بعید است (احتمال بیانی
 در کتب مجال است)

حساب احتمالات
 تأثیر میندازد

۱- خصوصیات راویان { یعنی - تعداد مجربین
 یعنی - دترکی مجربین (دوالت بناهت)
 ۲- خصوصیات سنا در خبر { دترکی عامه
 دترکی نسبه

خصایص عامه = هر خصوصیتی که خبر دارد در بدن در نظر گرفتن شخص مجرب که بر صدق دلذب
 خبر کند می کند مانند: دور از ذهن بودن خبری که نقل می شود = به کذب خبر کند می کند مانند

ادعای دیده شدن از دهای ۷ سر در حیوانات

خصایص نسبه = هر خصوصیتی از خبر که مانع به شخص مجرب نسبه که بین خبر و شخص مجرب وجود
 دارد بر صدق دلذب خبر کند می کند = خبریک شخص نمی که دلالت بر امانت (اعلیت (ع)
 کند که این خبر نفعی برای خودش نداشته که خواهد دروغ بگوید = بر صدق خبر باالت می شود.

اجماع

عبایت از اتقان جمیع نعمت یا اغلب آنها به حدی که موجب اجراز حکم شرعی شود. [سوادای فعیه درید

مسئله معین یک خبر حدیسی از دلیل شرعی می باشد]

خبر حدیسی = از روی اجهاد و استدلال به مطبوعی رسیدن در بیان بودن

در حساب اشتراك اجماع و ضرب سواتر } ۱- هر دو از طریق حساب احتمالات پیش می روند.
 ۲- هر دو روش از دلایل شرعی می آید.

دو وجه اختلاف اجماع و ضرب سواتر ۱- در ضرب سواتر زودتر از اجماع با حساب احتمالات به یقین می رسم، چرا؟

- ۱- احتمال خطا در حدسیات بیشتر از حدسات است.
- ۲- نشأ اختلاف در مفردات اجماع مختلف المرکز است ولی در ضرب سواتر نشأ اختلاف مفردات متحد المرکز است. (یعنی به خاطر سندی به خاطر دلت... (بسی وقت کمتر و قوی))
- ۳- در حدسات (نواتر) خطاهای مجربین بر یکدیگر تأثیر ندارد ولی در حدسیات، خطای نفعیه بر نفعیه دیگر اثر دارد.

۴- در حدسیات احتمال خطا در معترض است در حدسات احتمال خطا در مانع است.
 (هنوز اجماع نداشته یا قبل از تک... (مقتضی سلامت حواس را مانعی و صد داشته که خوف صدانرسید)

۵- خطا در مجموع اضا در حدسی از غلظه مشترک نشأ می گردد برخلاف اخبار حسیه، نشأ خطا در تکلیف نشأ می نماید.
 (مفاهیمی آن در ره سطح علمی با نسی نداشتند)

محلل تأثیر نذار بر حساب احتمالات در اجماع

۱- نوعیت مفه (از نظر سطح علمی / از نظر نزدیکی به علم معصومین (ع))

۲- نوعیت ماده (از اصلیات / از نوعیات)

۳- ابتدائیت ماده (شایع باشد / شایع نباشد)

ارتباط قوی ← اجماع صحیف

ارتباط ضعیف ← اجماع قوی (یعنی زودتر حاصل می شود)

* نکته: اجماع به ما هو اجماع استکشاف از دلیل شرعی نمی‌کند بلکه بر پایه احتمالات است، لذا احاطان
 (نکته بر سبب اجماع (حتی در صورت داشتن مخالف) استکشاف از دلیل شرعی نمود وجود دارد. البته به گونه ای که
 مخالف در حساب احتمالات تأثیری نداشته باشد.

* میزان تأثیر مخالف مانوع مخالف در عصری که زندگی می‌سوزد مرتبط است. (مخالف عقاید علمی یا انزوا علم دین ترا)
 * اثر ملوک در استکشاف دلیل شرعی توسط اجماع احباب احتمالات باشد. گاهی برای کشف
 مذکور کفایت نمی‌کند، بلکه باید قرآن احتمالی نیز در نظر گرفت.

سیره شرعه:

سیره عقلاء = هنگامی که عقلاء دارای یک سلوک خاصی باشند = عبادت
 سیره مشرعه = هنگامی که عقلاء از آن جهت که اشخاصی معتقد به شرع هستند دارای سیره در روش
 خاصی باشند = هنگام وضوء پای خود را توسط بخشی از کف دست مسح کنند.

سیره عقلاء } ۱- وجه اشتراک = هر دو در عصر معصوم باید باشند.^(ع)
 سیره مشرعه } ۲- وجه افتراق = مشرعه نیاز به انصاف معصوم ندارد.^(ع)
 ۳- سیره عقلاء نیاز به سلوک در انصاف معصوم دارد.^(ع)

* هنگامی که سیره شامل تعداد زیادی از مشرعه‌ین باشد، احتمال اینکه مشرعه نسبت به سوال از امام (ع)
 در مورد سیره مذکور عقبت کرده باشد یا اینکه فرض سوال از معصوم (ع) جواب را نفهمیده باشد، با
 حساب احتمالات بسیار ضعیف است.

سیره تشریعی } وجه اشتراک ← کشف دلیل شرعی از طریق حساب احتمالات می باشد.
 راجع } وجه افتراق ← اجماع ← مجموع فتاویٰ فقهاء است
 سیره ← سکوت علمی در سیره است

سیره تشریعی آثار و نافع را سطح حکم شرعی راجع است. زیرا اجماع بر حلی یا این نه
 نص خاص بر آن وجود ندارد، موجب اطمینان بوجود سیره دارد تا زمانی که مشرعی معاصر یا معصوم
 می شود. وجود سیره ای به خودی خود برده از وجود دلیل شرعی بر می دارد و می محکم حکم دلیلی
 به دست مشرعی رسیده بود نه بر آن عمل می برده اند.

* اجماع از یک روایت غیر مکتوب بر می دارد

چگونه می توان معاصروین سیره و سکوت را احراز کرد؟

حجت سیره عقلی درین دارد } ① معاصروین سیره با عصر معصوم^(ع) (سیره / عقلا)
 ② سکوت معصوم^(ع) حاشیفا از اوضاع ادب (عقلا)

اثبات معاصروین سیره عقلا و سیره تشریعی

۱- تحول و انقلاب سیره عقلا از یک سکوت به سکوت دیگر، به خودی خود بعید است (مخصوصاً
 اگر بنا بر آن نطات نظری و سلیقه های نوعی که مشترک است، باشد) = به ثبوت فعلی در زمان
 حال می تواند دلیل بر این باشد که زبان معصوم^(ع) نیز وجود داشته است.

اشکال ① چیزی که در انقلاب سیره بعید است، تحول دفعی است و نه تدریجی

② سکوت عقلایی را با نطات نظری اثبات نمی گردد مترسقات و طرف

فرضی نیز بر آن اثر دارد.

۲- نقل تاریخی عام یا نقل تاریخی به لحاظ روایات؛ زیرا طاهری در این مقولات، گوشه‌هایی از زندگی
 در میان مردم معاصر با (ام‌دع) نیز داشته می‌شود به شرط آنکه } ۱- علم و اطمینان از آن نقل حاصل شود
 ۲- آنکه حدیث شرط حجیت تعبیری در آن نقل باشد.

۳- اگر آن سیره در عصر معصوم^(ع) نباشد، مستلزم امری است که استناد آن بصورت حدیثی معلوم باشد =
 چون لازمه سیره مستغنی است ← وجود سیره در عصر معصوم^(ع) اثبات می‌شود. [اگر سیره مسیح با بعضی
 از ائمت^(ع) صحیح نباشد، لازمه اش اینست که مسیح باطل کف دست نیز باشد که چنین نبوده، دانسته امر
 چنین بود پس بایست برش در ماسخی بنی‌اهم^(ع) مستشرقین انجام می‌شد ← وجود سیره مسیح با
 بعضی کف دست ثابت می‌شود.]

این راه متوقف بر ۴ امر است: ① مآله عاده العلوی باشد ② حکم دیر، خلاف طبع ان باشد
 ③ آئینه بر نقل روایت بوده و وجهی برای مخفی کردن نباشد ④ نبوت روایت قابل اعتماد (خلاف سیره

۴- اگر این سیره معاصر یا معصوم نبوده، مستلزم وجود جائیزین بدل دغریبی است ← اگر چنین
 جائیزینی وجود می‌داشت، هم‌اقل می‌شد ← حال که نقل شده، پس چنین بدلی نیست ←
 اثبات معاصرت سیره. [عمل به ظواهر آن سیره، من بابیت جائیزینی در روایات می‌آید که بنا برده]

۵- حدیثی که موجب وثوق و اطمینان انسان می‌شود، ملاحظه تکلیل حدیثی ← به این معنایه اگر
 ذهن انسان هنگام مواجهه با مسأله‌ای معین، موقف خاصی اتخاذ نموده، راهی را نگیرد که این موضع
 برگزیده از خصوصیات متغیر نیست = در ذهن تمام عملا، معاصر معصوم نیز بوده.

این راه ← موضوعی ← در جداول بررسی شده
 ← حدیثی ← شده و تقسیم این مثل آن است.
 (۱۲)

« اثبات سلوک امام در برابر سیره عقلا »

- سیره که به عنوان رفتار عقلا شده [معلم در لای قوت شده] به تناسب با قوتش در محنت

مخالفت امام (ع) باید از ایشان مکنی های متعدد سر می زند.

- هنگامی که مکنی ها متعدد شود - این تعدد نظر را بیان را به خود جلب می کند.

- جلب نظر را بیان - صادر کردن سوال ها زیاد - پاسخ های متعدد امام (ع)

- از طرف سیرا نظیره بر اضبط این نواهی زیاد بوده است.

- حال که این نواهی به اندازه ای تناسب با قوت و استحکام سیره به دست ما نرسیده =

کاستن از عدم مکنی محصوم (ع) = دلالت بر سلوک امام (ع) دارد.

تصنیه شرطیه = اگر محصوم (ع) از این سیره ردع کرده بود، حتماً به دست ما می رسید.

تالی (جزای شرط) باطل = مستمم باطل = نمی نموده است.

حجیت رسائل احرار و جردانی

احراز و صراحت
(صداقت)

۱- قطع به دلیل شرعی ← حجیت دارد

احراز معتدی

۲- ظن به دلیل شرعی ← حجیت ندارد، مگر در صورتی که دلیل شرعی خاصی به برد

حجیت احرار ظنی در این مورد دلالت کند، اما در مورد = > حجیت دارد

* تعدد شارع لازم است

۳- اطمینان به حکم شرعی ← احدی انی است

۱- مانند قطع است و دارای حجیت ذاتی است، یعنی حق الطاعتی به به صورت عقلی

برای قطع به تعلیف ثابت می شود، اطمینان را نیز شامل می شود (تجزی)

دعوی الطاعت شامل قطع به عدم تعلیف نیست، هم چنین حق الطاعت شامل

اطمینان به عدم تعلیف نیست

فراق بین قطع و اطمینان ← هر دو در عمل بیان هستند ولی شارع می تواند اطمینان را در ج

کند در حالی که نسبت به قطع چنین ردعی نیست

۲- مانند قطع نیست ← نیاز به دلیل برای تعدد شرعی دارد (مانند ظن)

نکته: این دلیل، سیره عقلایی است که شارع در مقابل این سیره سکوت کرده

البته باید این سیره در کیش قطع باشد و اطمینان به دورکن کافی نیست

مهم ترین رسیده احراز تعبدی دلیل شرعی، خبر واحد است.
خبر واحد، هر خبری است که به حد توان تر رسیده است.

- ۳ مرحله دارد:
 - ۱- ادله حجیت خبر واحد
 - ۲- ادله معارضه (یعنی حجیت خبر واحد)
 - ۳- صدور راجحه حجیت خبر واحد

ادله حجیت خبر واحد: ← کتاب ترین
له سنت

استدلال باقران کریم: ① آیه نبأ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُم نَاسٌ سَأَلُوا فَسَأَلُوا أَن يُصَلُّوا
فَوَلَّوْا بِهِمْ وَاذْهَبُوا وَتَعْبَهُوا فَانصِبُوا رِجْسَكُمْ عَلَىٰ أَعْزَابِهِمْ
رومی نادگاه می سردهی را آسیب رسانید و بر برده خود پشیمان شوید.

استدلال } حکم ← دعوی متعلق حکم به بین و تقاض موضوع به نبأ شرط ← آن خبر نامش آورده
مفهوم ← آن نامش خبر را نام آورد پس در حجیت [یعنی ارجاع خبر را در تقاضای حکم] به ✓
حجیت خبر واحد معلل

اشکال ۱ ← شرط در این جمله شرطیه [آوردن خبر توسط فاسق] مثبت موضوع است (شرط موضوع ساز)
زیرا آورنده خبر است که شرط را محقق و ثابت می کند (یعنی اگر آورنده نباشد خبری هم نیست) = <
جمله شرطیه مفهومی ندارد ← حجیت خبر را دل اثبات نمی شود!

جواب اشکال ← اخذ خبر از نبی (ص) ← ظاهر قضیه نیست که شرط محلی فاسق در موضوع خبر نیست ولی

در واقع نباید این جمله روی خبری نیست، بلکه روی فاسق است. موضوع: آورنده خبر در شرط فسق
 محتر است = مفهوم = انعقاد شرط = خبر آورنده فاسق نباشد = شرط موضوع ساز نیست.
 اشکال محمد (دره): صرف امان این قضیه (نقرا فوندره) نازمانی که اثبات نشود، عرف هم
 همین برداشت را می‌کند، برای تصحیح استدلال کفایت نمی‌کند!

اشکال ۲ = حکم به وجوب تبیین علت آورده شده برای درستی از سر خود جاهلان و این علت مشرب
 بین اخبار واحد (عادل / فاسق) می‌باشد. چون عدم العلم در تمام اخبار واحد ثابت است = علت
 مانند مرتبه سقوله می‌باشد بر آنکه آیه مفهوم ندارد! [علت عمومیت دارد]

جواب ۱ = وقتی اشکال شاد در است که جهلت را مادی عدم العلم بلمرغم در حالت سیاحت
 است و عمل به خبر واحد عادل بر خود سفیهانه نیست، چون سیره عقلا، بر عمل به خبر واحد نوبت است.
 جواب ۲ = مفهوم، اخص از عموم تعلیل است. یعنی مفهوم، علت را قید می‌زند.

{ علت خبر غیر علمی (عادل / فاسق) محبت ندارد. (عموم تعلیل)
 مفهوم: خبر عادل محبت دارد. (تخصیص و تقیید)
 }

جواب ۳ = بنابر مفهوم آیه است که در خبر عادل بنازی به تقصیر نیست، زیرا خبر عادل واضح است و این
 بدان معناست که حکم شارع، خبر عادل به منزله علم فرض شده است = از عموم تعلیل (عدم العلم) خارج
 می‌شود. (یعنی تعلیل شامل آن نمی‌شود)

نتیجه = محمد (دره) اشکال اول را مقبول دارد و طبق این اشکال، حجیت خبر واحد با آیه بنا ثابت نمی‌شود
 و بی اشکال دوم را مقبول ندارد و می‌گوید آیه بنا حجیت خبر عادل را ثابت می‌کند.

② آیه نعر : وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفصروا في الدين

وليدروا قلوبهم اذا اجوا اليهم لعلهم يحذرون * در زمان رانسز که مجلس (به سوی حجاب) برپا
روند چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی سبیل] کوچ نمی کنند تا درین آگاهی یابند و قدم خود را خطا می نه
به سوی آنها بازگشتند بیم دهند، باشد که [از میمنت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

قریب استدلال } آیه دلالت دارد بر مطلق و وجوب حذر هنگام اقرار به علم آور باشد
 علم آور نباشد به مادی قول فخر حمیت داشته باشد
 اثبات حمیت خبر راه }
 چرا حذر از مخالفت
 با خدا واجب است ؟
 چگونگی این آیه بر وجوب
 حذر دلالت می کند :
 ۱- چون حذر، مداخل اذات ترحمی (لعل) واقع شده، که بر طلب دلالت و
 مطلوبیت بر اخذ مستلزم وجوب آن است.
 ۲- حذر، غالب برای اقرار واقع شده و اقرار نیز واجب است و غالب
 واجب، واجب است. (حذر به غالب اقرار است واجب است)

اشکال شکیه صدر (ره) به آیه نعر :

- ۱- در این آیه وجوب حذر مرتب بر عنوان اقرار است نه اخبار [اقرار در صورت اقرارش قبل است] بگ ما اخبار
- ۲- حمیت شامل منجریّت و معذرت است. این آیه فقط منجریّت دارد و معذرت در آن نیست.
- ۳- آیه دلالت بر حمیت قول مندر می کند به دلالت بر حمیت سوای مجتهد دارند نه حمیت خبر ثقه.

تفرق اقرار و اخبار } اقرار به خبر دادن + احوال رأی و نظر
 اقرار به پرهیز از چیزی که قبلاً بیان شده و هشدار داده اند به نفع منجریّت دارد
 اخبار به فریب دهنده و دفعاً احوال بیان شود هنوز چیزی ثابت نشده.

تخریک صدر (ره) : وجوب حذر در این آیه در مورد اقرار است نه اخبار و اقرار معذرت نیز در حمیت آن
 ثابت نمی شود. حمیت قول مندر باعث حمیت سوای مجتهد شده است.

۱۳) ان نمان ، ان الذين يكونون عائلتهن من البنات والهدى من بعد ما بيّناه للناس في الكتاب اولئك
 يلعنهم الله ، يلعنهم اللاعنون • يقينا سألني في اخيه ما از دلایل ، شکار و [رسید] هدایت نازل
 کردم ، پس از آنکه خبری آن را در کتاب برای مردم روشن ساختیم ، بچنان می کنند ، خدا لعنتان می کند لعنت
 کندمان هم لعنتان می کند .

نمان مطلقاً حرام است ← چون اطلاق دارد شامل خبر علم اوراغ علم اور مشور
 لایزاله اطلاق حرمت نمان ← مطلق و وجوب مقبول است (و در نه لغویت لازم می آید)
 مطلق و وجوب در حالت عدم العلم = حجیت خبر واحد ثابت می شود ✓

اشغال ۱ ← بچنان کردن چیزی را نه امر اشکار بنم علم اور است ، نمان نام دارد در بچنان کردن چیزی نه امر
 بیان شود علم اور نیست نمان نام ندارد ← احکام شرعی نمان نیستند = خبر واحد ثابت نمی شود .

اشغال ۲ ← تبیل لازم نه حرمت نمان ، تعمیم دارد (علم اور / اغ علم اور) ادسی این تعمیم ملازم حجیت
 تعبیری نیست [یعنی لازم نیست که پذیرش آنم عمومی داشته باشد] حیرا؟ سوا چون ماله حینلی هم
 دیده و نمی خواسته هیچ ماله ای از دستش برود ، دایره حکم را وسیع گرفته تا بعد هیچ موردی را ترک نکند!
 = این کار احتیاط در مقام تشریح است .

مطلقه بطور مطلق نباید همراه تبیل کند ، بلکه فقط باید خبر علم اور را مقبول کند = حجیت خبر واحد نه
 غیر علم اور است ثابت نمی شود .

به تعبیری دیگر = تعمیم حرمت نمان از آن جهت است که برای عالم مشکل بوده ، خبر علم اور را از اغ علم اور تکمیل
 دهد = خداوند از باب احتیاط حکم را وسیع گرفته .

④ آیہ سوال : وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم ما سئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون *
 پس از تو خبرزدانی که به زبان وحی می گویم، نفرستادم، پس اگر نمی دانید از اهل دانش و اطلاع برسید

تعریف استدلال آیہ : خداوند معال امر به سوال کردن کرده است ← طرف مقابل که جواب داد
 علم آور یا غ علم آور باید ترتیب اثر دهید - در صورت عدم العلم که باید بنویسیم اثبات حمیت خبر واحد ✓

مطلق و جواب سوال = مطلق و جواب قبول علم آور
 اگر مطلق و جواب سوال به مطلق و جواب قبول دلالت ندارد لغوی است ← حمیت خبر واحد ✓

اشکال ۱ ← در جواب سوال مطلقاً ملازم با در جواب قبول مطلقاً نیست = چون تعمیم در جواب
 سوال به علت عدم تخصیص بشر در مورد سوال های علمی رخ علمی می باشد ← شارع مسئله مهم بوده حکم
 سوال پرسیدن را در مقام تشریح وسیع گرفته .

اشکال ۲ ← آیہ در مورد مثلین نبوت است و با جعل حمیت تعبیری مناسبی ندارد. آیہ راهها
 تعریفی که موجب زوال شک می شود، ارشاد می کند. چون سألہ نبوت عقلی است باید با استدلال عقلی به آن رسید

اشکال ۳ ← متعلق سوال مطلق نیست، بلکه متعلق سوال محض قضیه است است علت مرتبه

تفویح بر قول خداوند [وما ارسلنا من قبلك ...] حمیت خبر واحد در این آیہ مسأله ندارد، چون آیہ بر امور معنی آ

اشکال ۴ ← در مصداق اهل ذکر اختلاف است .

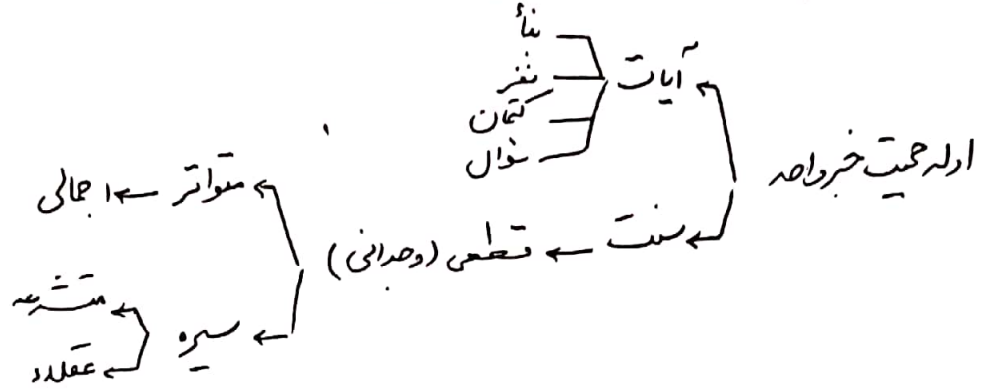
اهل ذکر ۶ علماء بود مسیحی ← هیچ ربطی به حمیت خبر واحد ندارد .

کے راہبان ← بیدل اول بابت کنتم مقولہ اهل ذکر را .

استدلال بہ سنت شریفہ :

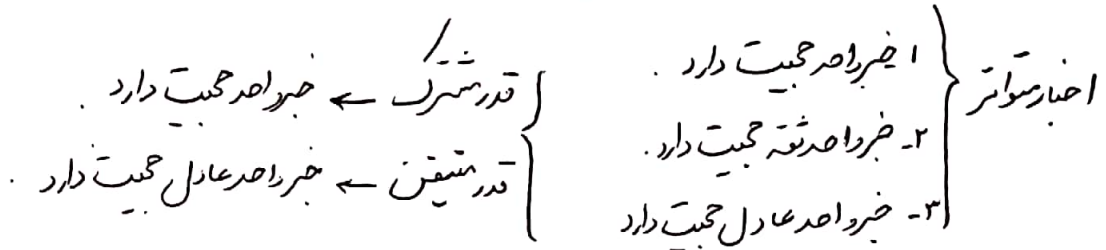
استدلال حجیت خبر واحد عادلہ : آجینہ کہ باید حجیت خبر واحد را اثبات کند ؛ باید دلیل قطعی پاسد

حتی دلیل وحدانی باشد و من توان با خبر واحد دیگری ، اثبات کرد



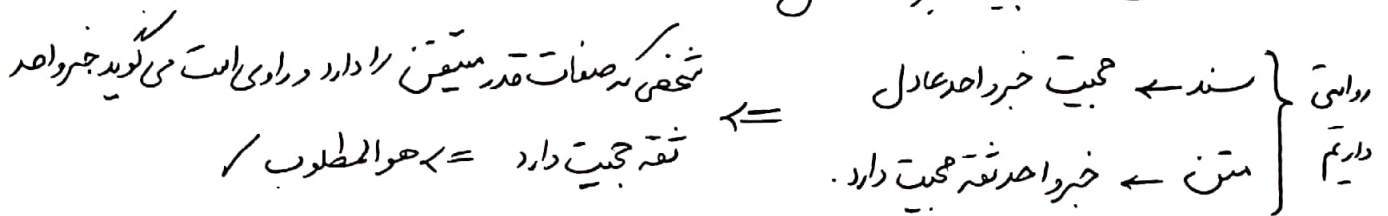
اخبار متواتر سے چون لفظہ مضمون معادلت است ولی مطلب واحدی (حجیت خبر واحد) از ان

گرفته می شود به آن تواتر اجمالی می گوئیم کہ متیقن اور است



قدر متیقن سے عام صفاتی کہ ذکر شدہ برای روای ہزارہا روایت بسیم سے وسعتش کم می شود

گازہ انرا عمی سے حجیت خبر واحد عادل است



- ۱- اثبات می کنیم سیرہ در زبان محصوم دع ، بوده است .
- ۲- اثبات می کنیم ان سیرہ عقلد است ، نیاز بہ احدآ داشته است .
- ۳- اثبات می کنیم ان سیرہ عقلد است ، ردعی از طرف شارع صورت تکفونہ است .

مسئله ۱: نیاز به اصناف ندارد ← سیره مستخرج از ائمه بر این بوده است: «در روایات ائمه قبل عمل من کرده اند، اگر عمل من کرده اند پس باید از ائمه سؤال می کردند، بدون سؤال بعدی است (خلاف طبع عقلی)». اگر سؤال در جوابی بود به دست ما می رسید به اندازه اهمیت سئله. حال که سؤال در جوابی به دست ما نرسیده = سیره بر عمل به خبر واحد شکی بود ✓ هوالمطلوب

عقل و عبادت ← باید سکوت و اصناف و امام ثابت شود، اگر رد عملی از طرف امام می بود ←

یا آن سیره (عمل به خبر واحد شکی) از زمین می رفت / حال که از زمین نرسیده در رد عملی می رسید
 که یا رد عملی اسی به ما می رسید / سکوت امام ثابت می شود ✓

توقم ← آیات کلی از عمل به ظن و اخبار برای صلاحیت رد عمل به ظن را دارند.
 مندرج ← ادله حجیت خبر واحد (تقطعی / غلطی) اطلاق آیات را تقید می زنند.
 از طرفی سیره اصحاب بر عمل به خبر واحد بوده، بعد است تمام اصحاب عصیان کرده باشند.

جواب سئله: ۱- فرض می کنیم آنان دلیل از ائمه به دستشان رسیده که دلالت بر حجیت خبر واحد می کرده و این اطلاق را تخصیص زده است.

۲- فرض می کنیم اصحاب از صلاحیت این ادله بر نفی رد عمل سیره چشم پوشی کرده اند چون طامی نبوده اند به سبب حجم سیره.

۳- فرض می کنیم عمل اصحاب از عدم دلالت این ادله برای رد عمل سیره کشف می کنند.

رد عمل ثابت نمی شود ← سیره به قوت پاره حجت / هوالمطلوب

دلیل استظهاری: اگر مولایی باشد ظاهر حال ائمه که اگر مردم خلاف کنند باید بگوید.

دلیل عقلی: سیره در زمان موعود ← رد وجود ندارد ← آیا عدم رد عمل با اصناف و ائمه دارد؟ عدم رد عمل کشف اصناف (چون سیره نقطه عرفیات ربط نداشته به سیرت هم رسیده بود، اگر شارع راضی نبود باید می گفت که عرض بهم نخورد)

ادله لغوی حمیت خبر واحد:

کتاب قرآن

ادله ای که بر عدم حمیت خبر واحد استدلال می کنند

که سنت

۱- کتاب قرآن - آیه «و لا تقف مالینا لک به علم» [بپردی کن آنچه را که برای تو علم نیست]

پایخ سعید صدر (ره): این بی با اطلاقش دلالت بر لغوی حمیت

(هر چیزی که علم نداری در بابش نبرد) مرفی نمی کنند خبر واحد باشد یا غیر خبر واحد باشد. و ادله حمیت خبر واحد

(لفظ / غ لفظی) اطلاق آیه را قیدی زنند.

ادله حمیت خبر واحد { لفظی - آیه در روایات

{ غ لفظی - سیره - اطلاق آیه صلاحیت روح سیره را ندارد (عن حمیت سیره ملت شد)

=> ادله حمیت خبر واحد، اطلاق آیه را قیدی زنند = هر چیزی را علم نداری در بابش مگر خبر

۲- سنت:

روایاتی که لغوی حمیت خبر واحد می کنند: ۱- آنچه را که بدان علم نداری [که از انعام است]، عمل نکن. ۲- امریک یا در شاهد از قرآن نداشتید عمل نکنید [شاهدی بر خبری که از نامه شمار سیده]

اشغال بدسته اول روایات { ۱- از اخبار ضعیف اند هستند.

۲- خود این روایات هم طوی هستند = خودش را شامل می شود لغوی می کنند.

اشغال بدسته دوم روایات { ۱- منظور این روایات همو بودن اخبار معصومین با سلمت برجعت است.

۲- این روایات با اطلاقش شامل (اخبار واحد در اصول دین / اخبار واحد در احکام) می شود =

ادله ای که برای حمیت خبر واحد در باب احکام بود، اطلاق این روایات را قیدی زنند = امریک یا در شاهد از قرآن بر خبر واحد نداشتید عمل نکنید مگر در باب احکام

=> این روایات فقط شامل اصول دین می شوند.

محقق کردن دایره حجیت خبر واحد

۱- به لحاظ صفات راوی { اثبات باریه یا - راوی باید عادل باشد
اثبات باسره - راوی باید ثقه باشد ولو عادل نباشد -

وثاقت راوی { ۱- موضوعیت دارد - راوی معتقد باید ثقه باشد .
۲- طرفیت دارد - وثاقت راوی موضوعی است نه موضوعه مضمون ادراک ثبوت رحمت خیری که آورده
تابید می شود (به مضمون خبر اعتماد کنیم)

۲- به لحاظ مضمون بودن خبر { ۱- آن خبر محسوس باشد نه حدسی (فتوا) - چون الله اثبات حجیت خبر واحد را من اجتهاد
حدسی نمی آورد .
(مردی)

۲- باید متن آن خبر با دلیل قطعی الصدور مثل کتاب قرآن - مخالف نداشته باشد
چون ردالمالی مانند روایت جعل دارم که بر این مآله تأکید دارد . امثال این روایت
دلیل حجیت خبر واحد را مقید می کند [آن دلیلی حجیت است که مخالف قرآن نباشد]

سوال ۱ - آیا خبر ثقه ای که مشهور فقها از آن اعراض کرده باشند ، از درجه حجیت ساقط می شود ؟

جواب - اگر وثاقت راوی { موضوعیت داشته باشد - حجت است

اگر طرفیت داشته باشد - کلا حجت
دلیل اعراض فقها ؟

۱- به خاطر دلیل اجتهادی باشد ، مثلاً فعل امری در روایت بوده و معنی نظرشان این باشد که امر ظهور در وجوب
نماید - بر عدم وجوب فتوا داده باشند .

۲- به خاطر دلیل اجتهادی نباشد ، حکما روایت از نظر نقل مشتمل داشته است که در اصحیبت از حجیت ساقط می شود .
[شکی در سند روایت بوده که به دست مانرسیده]

سوال ۲ - اگر خبر غیر ثقه ای را مشهور فقها محل کتبه ، یا ضعف سندی هم بر آن می شود ؟ (لبری الاجبار)

جواب ← ۱- اگر انکاره ای پیدا شود و آن نصحیه آن اطمینان شخصی داشته باشد حجّه
 ۲- اگر انکاره ای پیدا شود اطمینان شخصی حاصل نشود، باید دید نظر در باره و نفعت راوی؟
 اگر شاکت ۶۶ موضوعیت دارد ← کا حجّه
 که موضوعیت ندارد ← حجّه

قاعدتاً صحیح در ادله سنن (ستجبات)

خبر غیر وثقه که با عمل مشهور
 ۱- اگر احکام الزامی باشد (واحی/حرام) ← کا حجّه
 ۲- اگر احکام غیر الزامی باشد (مستحب/مکروه) ← حجّه !!! حیران!

بناظر اخبار بلوغ ← صحیح هشتم ← کسی که در کارهای ثواب، چیزی را بشنود، پس آنرا انجام دهد، اجر آن
 کار به او می‌دهیم، آنچه مطابق آنچه شنیده ثابت نشود.
 بر این تعریف ۴ احتمال وجود دارد:

۱- جعل حجیت برای مطلق بلوغ (خبر وثقه باشد یا نباشد) در مستحبات
 اشغال ← ۱- نمی‌شود چون ۳ احتمال دیگر وجود دارد.
 ۲- جعل حجیت با آن خبر منافی دارد که احتمال حطّاهم می‌دهد.

۲- انشاء استحباب واقعی برای آن عمل بنا بر بلوغ یعنی ←

یک سری چیزها را من شارع مستحب کرده‌ام (عنوان اولی) (انشاء استحباب)
 یک سری چیزها را من مستحب نکرده‌ام، دیگران کرده‌اند آنها را هم من مستحب قرار می‌دهم (عنوان ثانی)

اشغال ← رد می‌شود، چون می‌گوید ثواب برای کار خوب است، صحیح است که ثواب برای احتیاط است.

۳- ارشاد به حکم عقل ← ۱- احتیاط خوب است.
 ← ۲- محتاط مستحق ثواب است.

عقل در می‌گذرد که احتیاط خوب است، ثواب دارد، این روایت حکم عقل را تأیید می‌کند.
 (۲۴)

۴- وعده مولوی بہ خاطر مصلحتی است کہ در این وعده است کہ اگرچہ این مصلحت ترغیب ترویج بہ احتیاط باشد، بہ اعتبار اینکہ احتیاط حذرت است.

نظر سید صدر (۱۰۵) :

اثبات حجیت دلالت شرعی ^{اطمینان}
 اقصیٰ باشد یا بہ علم قطع باشد ← حجۃ تطیح و اطمینان عجب حسند.
 مثال } الف. دلالت فعل محصوم بر عدم حرمت آن کار ← دلالت عملیہ اینہ
 ب. دلالت لفظ محصوم اگر رض باشد رض } چه باقرینہ
 چه بن قرینہ

دلیل شرعی
 دلالت شرعی
 حجۃ لفظیہ
 غ لفظی

۲- محل باشد ← مدلول مردد بین احتمالات مادی باشد

مثال } ادائات جامعہ حجت است ✓ ← البتہ اگر بوجامع اثر شرعی باشد (طہارت)
 در محلات محل است X طہارت وضو
 غسل
 تیمم

۳- ظاہر ← مدلول مردد بین احتمالات، امانہ بخوماری بلکہ بدلی از احتمالات زودتر

بہ زہن سببت می گزرد. حجیت ظہور = اصالتہ ظہور

اصالتہ اطلاق
 مصاریق اصالتہ الظہور
 ← اصالتہ الحقیقہ
 کے اصالتہ العموم

۱- سیره عقلا ← عقلا در بطور اخص عمل می کرده اند (طبع عقلائی) و چون سیره محکم است و احتمال سراسیمه آن به امور شرعی نیز هست، اگر تراجیح آنرا نمی بینید می بایست ردد و منع می گردد و سکوت اکتشاف از اضماع سیره است و سیره عقلا در عمل به طواهر نظماً با کفایت عقلی اثبات می شود نه با کفایت استنباطی چون نمی توان محبت ظهور را با ظهور در حال معصوم اثبات کرد.

۲ دلیل محبت
ظهور

۲- سیره متشرعه ← اصحاب متشرعه انا هم به طواهر عمل می کرده اند و این سیره به صورت دائمی کاشتن از اضماع معصوم است بدون نیاز به دلالت سکوت و اضماع ردد معصوم اگر بگوییم سیره بر عمل به طواهر نبوده می بایست بر عمل به جائزین بدلی می بود، چون بدیل و غریب می بود، باید اصحاب سوال می کردند و این سواد محاسبه ما می رسیده حال که نرسیده، سوال نکرده، اندر جائزین نداشته.

۱- بایستی در از عمل به ظن نفی می کنند

اشغال ← ظاهر محبت نیست به علت وجود ادله مخفی از ظن و اصل برابرت

- | | | |
|--|---|---|
| <p>۱- اطلاق ادله مخفی از عمل به ظن ضعیف است.</p> <p>۲- اصحاب از صلاحیت این ادله چشم پوشی کرده اند.</p> <p>۳- اصحاب دلیلی از آنکه داشتند که دلالت بر عمل طواهر بوده</p> <p>۴- این ادله واقعاً صلاحیت ردد ندارند</p> | } | <p>اشغال ← ۱- سیره عقلا، عمل به طواهر بوده و بعد از آن عمل عاصی باشد پس فرض می کنیم ←</p> <p>جواب ←</p> |
|--|---|---|

۲- دلالت ادله مخفی از عمل به ظن، ظنی است ← پس ادله مخفی از عمل به ظن با اطلاقش شامل خود نیز می شوند ← در مقام ردد از عمل به طواهر نیستند.

⇐ ظاهر محبت دارد.

موضوع حجیت

ظهور } تصویری ← مجرد حضور دادن و تصور است .
 تصدیقی ← اراده متکلم

موضوع حجیت ظهور، دلالت تصدیقی است، چون منظور از حجیت، اثبات مراد متکلم است پس سبب
 کلامش معلوم است که ظهور تصدیقی کاشف از مراد متکلم است نه ظهور تصویری .
 چرا که دلالت تصویری، مجرد حضور دادن و تصور است = ظهور تصویری رسیدن به مراد تصدیقی است

* نکته *

ظاهر هر کلامی اینست که بدلول تصدیقی با بدلول تصویری مطابقت داشته باشد .
 گاهی متکلم قرینه‌ای در کلام می‌گذارد و می‌گوید مراد من غیر از چیزی است که از مراد تصویری همیده
 می‌شود پس ظهور تصدیقی با ظهور تصویری مخالف می‌شود .

قرینه
 متصله ←
 ۱. شوش قطعی و حتمی است ← جزم داریم به عدم تطابق بدلول تصویری در تصدیقی
 ۲. شوش احتمالی است ← باشد در ظهور تصدیقی، نمی‌توان بیابا
 (غفلت) بر حجیت ظهور تصدیقی گذاشت

← در هر دو حالت عدم تطابق ظهور تصدیقی و ظهور تصویری داریم .

ظواهر قرآن کریم

- هر ظهوری حجت است به دلیل سیره

- عده ای مانند ظواهر حجت هستند ولی آیات قرآن از این حکم مستثنی هستند به حجت قرآن به

- این در احفان دارد { ۱- آیاتی که نفس باشند * بیته آیات قرآن ظاهر است و نفس ندارد
- ۲- آیاتی که بار در آیات معصومین تفسیر شده باشند * ابطال: بعد پیش مراد

ادله نفی حجت ظاهری قرآن { ۱- باقران

۲- در آیات

۳- قرآن محل است و ظاهر نیست

۱- باقران: آیه یا آل عمران محکمات ... مشابهات ..

این آیه از عمل به مشابهات نمی گویند. مشابه هر چیزی است که نفس نباشد و شامل ظواهر هم

می شود، چون محملاتش مشابه است. مشابه { ظواهر
محل

جواب سجد صدر (ره):

① لفظ ظاهر مشابه نیست. مشابه = محل است نه ظاهر

② نمی از عمل به مشابهات بدون محکمات است.

③ آیه نفس نیست، از حجت این آیه، نفس خودش ایات می شود.

۲- در آیات ← الف = نهم قرآن محقق به معصومین است ← ما مردم محمود می گردند به آنها رجوع کنند.

جواب سجد صدر (ره):

۱- سندشان ضعیف است در ادیان اغلب باطن گرا هستند و می خواهند نظر خودشان را در غالب

در آیت بیان کنند.

۲- اگر واقعاً ظواهر قرآن حجتند نباید همه اصحاب را از مسئله مطلع می کردند.

۳- خود سن در آیت باقران مخالف است. [بیانا لكل شیء ...]

ب. محکم قرآن مستقلاً و بدون رجوع به اهل بیت جایز نیست .
 جواب کفید صدر (ره) : سنجیدن روایات را قبول دارد و می گوید این روایات ^{بطریق} مطلقاً دلالت بر عدم حجیت قرآن نمی کنند ، بلکه این روایات از عمل به طواهر قرآن مثل از شخص و مستحکم از قرینه صافه نهی می کنند .
 ج. عدم جواز تفسیر به رأی قرآن به هر سبب تفسیر به رأی کنند ، کافراست .

اجواب سه عمل به طواهر تفسیر به رأی نیست ، تفسیر کاشف التناع است . بر معنای ظاهر ، برود برداری و عدد ندارد . اشغال کفید (ره) به طواهر است .
 ← یا نیازی به تفسیر ندارد ← جواب شما درست ✓

که یا نیازی به تفسیر دارد !!؟

احسن الجواب سه ۱- رأی ← اصطلاح فقہی است و نه برداشت عرفی
 آگاهی نسبت به ماحدس می زینم کدام عمل بهتر است و نظر خود را اجمالاً می بردند
 ۲- این روایات اطلاق دارند - سیر بر عمل به طواهر بوده ← سیر ، اطلاق روایات را مستند می کند
 مستقر این روایات غیر از اخذ به طواهر است .

۳- قرآن مجمل است ، ظاهر نیست = ← چون ۱- خداوند عمداً قرآن مجمل فرار داد تا مردم به اهل بیت رجوع کنند
 ۲- معصنای معانی و الاهی قرآن نهم سخت آن است .

جواب کفید صدر (ره) :

۱- عمداً جمال خلاف حلت نزول قرآن

۲- ربط مردم با امام فرغ امامت است بر اصل دین است (قرآن آمده اصول دین ثبت شود)

۳- هدف قرآن (هدایت) با آسانی نهم ممکن می شود .

← طواهر قرآن حجت هستند

دلیل عقلی

۱- عقل آن را درک می کند
دلیل عقلی ← هر قضیه ای که
۲- در استنباط حکم شرعی از آن قضیه ممکن است.

بحث هادردلیل عقلی
۱- ضروری ← آیا عقل فلان قضیه را درک می کند حقا؟ حقیقت درک می کند طبعی یا قصه
۲- نسبی ← آیا درک عقلی این قضیه حجت دارد؟

قضایای عقلی
۱- عنصر مشترک در استنباط هستند (ضروری و نسبی در علم اصول بحث می شود)
مثال ← ملازمه عقلیه بین وجوب و وجوب مقدمه اش
۲- مورد خاص در معنی باشد (مقتضی برایش از عناصر مشترک است در علم اصول بحث می شود)
حکم عقلی به حرمت کذب چون قبیح است
نسبی ← حجت حکم عقلی به قبیح بودن ← عنصر مشترک
ضروری ← حرمت کذب در اصول نیست.

ادراک عقلی
۱- قطعی باشد ← چون قطع حجت است، این ادراک عقلی هم حجت است ✓
۲- قطعی نباشد ← محل حجت است (مثل میانس)

قضایای عقلی
ضروری ← که از عنصر مشترک استنباط شده
نسبی ← حجت ادراک عقلی غیر قطعی (قطعی نیستند آیا حجت دارد یا خیر؟)

قضایای عقلی
از جهت نیاز نسبی به
قضیه شرعی
۱- استقلال عقلیه ← در استنباط حکم شرعی از آنها، نیاز به قضیه شرعی دیگری نیست
کُلُّ مَا حَكَمَ الْعَقْلُ حُجَّتُهُ حَلْمُ الشَّارِعِ بِوَجوب
۲- غیر استقلال عقلیه ← در استنباط حکم شرعی از آنها، نیاز به قضیه شرعی دیگری است.
حکم عقلی به ملازمه بین وجوب شرعی و وجوب مقدمه اش + قضیه شرعی . لازم ← وجوب رضو

قضایای عقلیه از جهت
حجت
۱- تحلیلیه ← بحث از تفسیر شیء معین است (عنوان معینی را تحلیل می کنیم)
حقیقت و صبر جنبه حقیقتی چیست؟
۲- ترکیبیه ← بحث از محال بودن یا ضرورت چیزی بعد از آنکه معنا و حقیقت آن را می دانیم.
استحکام امر به ضعیف در وقت واحد
(۳۰)

تصانیح عقلیه
سقطات عقلیه
ترکیب

۱- سلب ← مجزبه استنباط لغوی حکم شرعی می شود.
حکم عقل ← استحالہ تکلیف غیر معذور (عدم تکلیف)

۲- وجوب ← مجزبه استنباط شرعی حکم شرعی می شود.
حکم عقل ← کل ما حکم العقل یجب به حکم الشارع بحرمته (تکلیف حرمت ظلم)

ارتباط قضیه عقلیه

(۱) تأثیر قضیه کلیه در ابیات قضیه کلیه دیگر ←
تفسیر علامه حکم به موضوعش به علامه سبب به سبب در ابیات تفسیر واجب تعدی اثر می گذارد

(۲) تأثیر قضیه کلیه در قضیه ترکیب ←
تفسیر علامه حکم به موضوعش به علامه سبب به سبب در مجال بودن اخذ قصد قربت در متعلق واجب تعدی

(۳) تأثیر قضیه ترکیب در قضیه کلیه ←
مجال بودن اخذ قصد قربت در متعلق واجب تعدی در تفسیر واجب تعدی

« قاعده استحالہ تکلیف به غیر معذور »

دارایی ۲ حیثی باشد

۱- عتوبت بر مخالفت با تکلیف غیر معذور، عملاً قبیح است
۲- نفس تکلیف بدشمن غیر معذور، قبیح است، با قطع نظر از عتوبت آن

حکم ← بروت

۱- ملک (چارو شدن جای کسب / مکلفی هست یا نیست / توانا هست یا نیست) که شرطه
۲- اراده (حب شدید بر کثافت انجامی شود / توانا هست یا نیست) قدرت نیست

۳- اعتبار

۱- اثر داشتن از ملک دار اراده باشد قطع نظر از اندیشه و حرکت به شرط قدرت
۲- اثر به جهت بعثت و حرکت مطلقین باشد به شرطه قدرت است.
(حرکت غیر ناله مجال است)

سؤال: آیا در اعتبار داعی تحرک لحاظ شده است؟ چرا؟

جواب: بله، انگیزه تحرک در اعتبار لحاظ شده، زیرا ظاهر خطاب (ظهور تصدیق خطاب) مقتضی اعتبار و جعل است، مقتضی اینست که به داعی انگیزه تحرک صلاحت شده است.

هر تکلیفی، بشرط به اینست که مکلف، قدرت انجام آن را داشته باشد و بین تکلیف الزامی و غیر الزامی تفاوت نیست، فرض نمی کند تکلیف به انجام، یا تکلیف به ترک باشد. زیرا عین از عملی که انجام ترک آن مقدور مکلف نیست، محتمل نمی باشد.

قدرت به یک شرط معتبر در تکلیف است، اما به لحاظ ملاک واراده شرط نمی باشد. بر این معنای ملاک واراده در حالت عجز و عدم قدرت، گاهی ثابت هستند و گاهی ثابت نیستند.

قدرت به شرعی به قدرت در ملاک درجیل است [در حالت قدرت در تکلیف، شرعی است]
لله على الناس حج البيت من استطاع استطاعته بوجه راسخ شخص می کند
قدرت
عقلی به قدرت در ملاک درجیل نیست [در حالت قدرت در تکلیف، عقلی است]
عقل من فهم (است نام حج) استیجاب حج را فراموش کند.

در مجال بیان تکلیف به غیر مقدور فرضی نمی کند
- تکلیف مطلق باشد - در آستان پرواز من تکلیف غیر مقدور
- تکلیف مقید به یک حالت اصراری و مقدور بر او مطلق باشد.
آمری با لایست با رضی، پرواز من
تکلیف غیر مقدور
تکلیف مقدر

تجويز

احتمال تعلق به غیر
مقدور

۱- در شرطیه قدرت به لحاظ عقیدت ← شره دارد ← بانداستن قدرت مکتفی عقاب نیست

۲- به لحاظ نفس تعلق اختلافی است ← عقوبتی نباشد ثبوت تعلق و عدم ثبوت آن پس اثر است

① ثمره ندارد ← چون ملازمی که در فرض عدم قدرت است

② * قدرت شرط صحت تعلق است (ملاک شرط به قدرت است)

③ * ثمره دارد ← حال که قدرت نداریم ←

تعلق نیست (دلاله مطابقی نیست)

کاسف از ملاک نیست ← دلاله

الترامی نداریم ← لا یقنا علیه

* قدرت شرط صحت تعلق نیست (ملاک شرط به قدرت نیست)

= < اگر قدرت نداریم ← تعلق است

دلاله مطابقی و الترامی است ←

ملاک است

= < یجب العناء علیه

امکان تعلق شرط :

حکم امر صله دارد

جعل ← قضیه شرطیه حقیقیه (شرط و متیور فرض و تصور می شود)

قبل و بعد را شامل می شود متیور ← فرض

مجبول ← قضیه فعلیه (متیور به مرحله فعلیت می رسند)

بالعقل وجود دارد متیور ← علت بر اثر صورت مجبول هستند علت بر اثر جعل نیستند

در مستقیع بودی هیچ و اصابت است } قبل فعلیت ← جعل

بعد فعلیت ← مجبول

- عدہ ای ہے خبر ممکن نیست ← معتول نیست، چون حکم، مغل مولا است و مغل مولا ہے
 مجرد افعال حائضہ محقق من شود ← حکم مشروط نذریم۔
 - سجدہ صبر (رہ) ← بلکہ ممکن است ہے ان چیز کہ با افعال حائضہ مولا محقق من شود،
 جعل است نہ محمول ولی آنچه با ادعا کردہ ایم مشروط است، محمول است نہ جعل

آیا افعال تعلیف
 مشروط و صبر دارد؟

تنوع العتود و احاطہا :

« اذا زالت الشمس فصل مطهر » ← قید معلق حکم ← قید واجب ← طہارت

قید حکم واجب ہے زوال شمس
 حکم ← و صبر
 معلق حکم ← نواز

۱۶ حصہ ← نواز بدون طہارت

① قید طہارت ← نماز را حصہ حصہ کردہ
 کہ حصہ ← نماز با طہارت ← امر مولا تعلق نہیں ہے نماز + نماز با طہارت

② رابطہ (طہارت) با (نماز با طہارت) رابطہ علی معلولی است۔ طہارت قید علت است برا اندہ نماز قید
 بہ طہارت شور۔

بہ عبارت دیگر ←

۱- واجب بوسیله طہارت حصہ حصہ من شور۔

۲- امر بہ صلاہ و تقید بحد طہارت تعلق من شور۔

۳- نسبت قید بہ تقید نسبت علی معلولی است، اما نسبت بہ ذات
 واجب نسبت علت بہ معلول نیست۔

باضد نواز ← ہیچک علت یا حیزہ العلمہ ردی نیست۔

طہارت } با نماز با طہارت ← رابطہ شان علی معلولی است

تعلق قید واجب

تعلق قید صبر

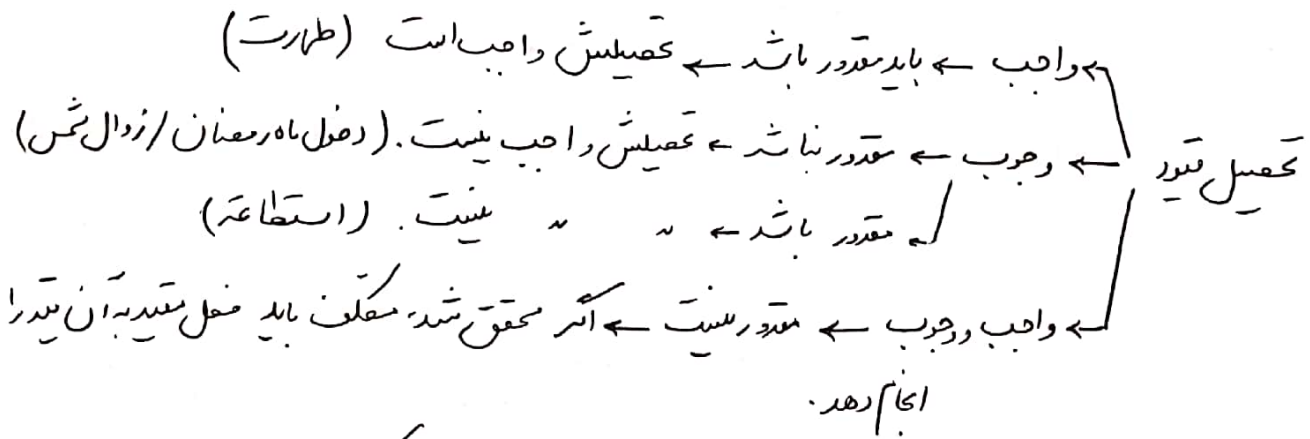
حکم قید واجب و حکم قید صبر

قید

۱- قید واجب سے تحصیل پر مطلق لازم است (واجب است) چرا؟ چون امر مولا بہ وجوب + وجوب قید بہ قید واجب (نماز + نماز با طہارت) متعلق ترفیہ است. مولا آن حصہ قید را از درخواستہ = قید واجب کہ علت برای آن حصہ است، تحصیل واجب می شود [قید متعلق حکم است]

۲- قید وجوب سے تحصیل پر مطلق واجب نیست، اصلاً در اختیار مطلق نیست. چرا؟ چون قبل از حصول قید وجوب، وجوب بہ تعلیق نرسیدہ سے تطفیف نیز وجود ندارد و هیچ وجوبی از زنی المقدرہ بہ مقدمہ سرایت نمی کند. (زوال شمس)

۳- قید وجوب و قید واجب سے تحصیل واجب نیست و حرزبان این قید محقق شد، مطلق واجب است کہ تقدیر را ایجاب کند (مقدور بہ آن قید) { وجوب سے دخل ماہ رمضان / واجب سے روزہ واجب ماہ رمضان نہ ماہ کا ریسر }



* نکتہ واجب یعنی آنچه متعلق وجوب قرار گرفتہ است صلِّ { حکم ← وجوب / متعلق حکم ← واجب (نماز) }

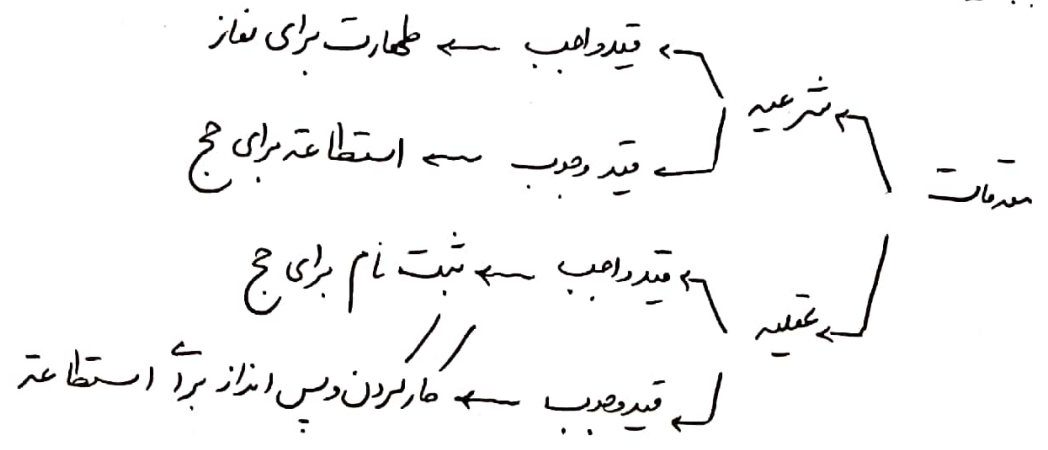
از زوال شمس فصل متعہراً قید برای واجب (واجب را حصہ حصہ می کند)

مقدمه شرعی به قید واجب راهی شارع قید قرار می دهد بواسطه آن قید واجب را عصبه گفته کرده و امر به آن عصبه خاص می کند (طهارت)

مقدمه عقلی به گاهی قید، مقدمه برای تحقق واجب (تعلیف) است، هر چند که از جانب شارع قید قرار داده نشده باشد. (سوار شدن به هواپیما برای رسیدن به حج)

نکته ۱ - مقدمه عقلی در صورتی که قید برای وجوب قرار داده شود، تحصیلش واجب نیست و در صورتی که قید برای واجب قرار داده شود، تحصیلش واجب و لازم است.

نکته ۲ - تحصیل مقدمه واجب چه شرعی باشد چه عقلی، فقط زمانی واجب می شود که وجوب زی المقدمه بواسطه به تعلیف رسیدن تمام شود که در آن اخذ شده به تعلیف برسد (طهارت) و ضوابط زمانی واجب می شود که نیاز به خاطر دخول زوال واجب شده باشد، قبل از زوال وضو واجب نیست، زیرا زی المقدمه وجوب ندارد.



مقدمه منوطه : ^{زوال} زوال وضو

مقدمه واجب که تحصیل آن در زمان وجوب غیر ممکن است و قبل از زوال وجوب مقدمه است.

[هر مقدمه ای که به خاطر انجام ندادن آن مقدمه قبل از وجوب، واجب صورت می گیرد، منوطه است]

* آیا از حیث عقلی بر مطلق واجب است که قبل از زوال وجوب، مقدمه را تحصیل کند؟ چرا؟

جواب - بآءه مقتضی عدم وجوب است، زیرا قبل از زوال وجوب، وجوبی به تعلیف نرسیده است.

زوال / وجوبی برای نماز نیست تا مقدمه واجب شود (۳۲)

مقدمه را تا مقننه سه گانه مقدمه واجب همیشه منقوله است. مانند حج در روز نهم ذی الحجه زیرا اگر مطلق قبل از این زمان مافرت کنند، واجب را درک نخواهد کرد سه در اینجا مقدمه منقوله قبل از فصل وقت، واجب است.

از نظر فقهی، شئ نیست که باید انجام شود و از نظر اصولی باید سرپی شود.

شرط متأخره:

← مقدم ← وضو برای نماز

← متعارف ← روزه قبله بودن برای نماز

شرط

اگر متأخره از واجب عمل مستحاضه بعد از اتمام شرط صحت روزه عمل روزه است.

لکه از وجوب حکم، اعم ← حکم وضعی ← در عقد قضایی (بیع) اجازه ای که مالک بجزاز
عقد می دهد، از جهت عقد در حین وقوع عقد تحقق باللیت
سفت می کند.

← حکم تعلیفی ← زنده ماندن تا روز عرفه (البته بعد از استطاقه)

① مالمین به امان شرط متأخره در شرط واجب: اصل ذات خود واجب متوقف بر شرط
نمی باشد، بلکه آن شرط، واجب را حصره حصره کرده و شارع آن حصره شرط
را خواسته است. عمل سبب برای مستحاضه ← روزه (ذات)
روزه با غسل
روزه بی غسل

* در شرط وجوب، تمام شرط به مجعول برمی گردد نه به جعل. جعل قبل از شرط
محقق شده (فرض شده) چون حکم عندالاهی است و می مجعول و وجود خارجی ندارد
اعتباری است. مانند عقود.

در شرط متأخره
۲- تصریح وجود دارد

② مالمین به مجال بودن شرط متأخره ← رابطه شرط و شرط ← رابطه علی معلولی

است و تأخیر علت (شرط) از شرط مجال است. جوابشان در بالا آمده ↑

واجب است کہ زمان ایساں آن آمدنی بعد از زمان وجوب است [وجوب فعلی شدہ اما اسأل آن واجب در آئندہ است]

برابر ہے } واجب سے زمان است
 } واجب سے زمان است

- ۱۔ منطبق ہونے میں اس زمان باہم (غالباً)
- ۲۔ مقدم ہونے میں زمان وجوب بہ طور کامل مرزبان واجب (محال)
- ۳۔ مقدم ہونے میں زمان وجوب واستمرار میں آنا زمان واجب (اختلافی)
- تخصیص سے قطعاً نہ ہوگا }
 روز عرفہ میں زمان واجب سے واجب معلق

حل شدن مثل مدمات منوتہ ہے زمان وجوب قبل از زمان واجب است (ارضین استطاعتہ) این واجب، معلق است۔ یعنی قبل از محقق شدن شرط واجب، زمان وجوب محقق شدہ ہے بہ تعلیق رسیدہ ہے مدمات آن نیز بہ تعلیق میں رسد۔

[الرفض لینم وجوب قبل از واجب حادث می شود، در این صورت وجوب مدمات قبل از روز عرفہ، بالوجہ بہ آئندہ وجوب زنی المقدمہ تعلیق پیدا کردہ، طبق ماخذہ است]

نظر بحدید صدر (ره) سے مناسب نیست کہ این امر منوط بہ شرط متأخر شود، روز عرفہ کہ زمان واجب است یک امر اختیاری نیست ہے معطی قید واجب نیست = قید واجب و وجوب است

شرط متأخر: نبوت حج قبل از روز عرفہ مشروط بہ تحقق روز عرفہ در طرف زمانی خودش کہ متأخر است باشد۔ یعنی در آمدن روز عرفہ زندہ باشد ہے وجوب تحصیل مدمات منوتہ

آزاد روز عرفہ زندہ بود ہے پس از اول استطاعتہ حج بر او واجب بودہ است ہے وجوب مدمات

واجب معلق

← امکان شرط متأخر ←
شرط مقارن ← استطاعة
شرط متأخر ← زنده بودن در عزه
← عدم امکان شرط متأخر ← لازم است وجوب در عزه حادث شود نه قبل از آن ←

وجوب
مقدمات
مفوته

تقریب واجب معلق باطل می شود ← عدم وجوب مقدمات مفوته

- عقلاً چیزی مانعی تعجز جائز است؟

اگر مکلف، امثال واجب را در وقتش ترک کند، در حالی که قادر به انجام آن باشد، عاصی و گناهکار است.
سؤال: اگر مکلف خودش را به انجام تکلیف عاجز کند، آیا عقلاً جائز است؟

جواب

- ۱- بعد از تعلیت وجوب، خودش را عاجز کرده ← عقلاً جائز نیست، محصیت کرده
- ۲- قبل از فعلیت وجوب، خودش را عاجز کرده ← عقلاً جائز است، زیرا تعلیت وجوب شرط به قدرت است، حال که عاجز است ← وجوب در ظرف خود حادث نمی شود.

قول به تفصیل

- ۱- اگر قدرت شرعی باشد یعنی جائز است که خود را عاجز کند، چون ملک به مرحله فعلیت، اصلاً نمی رسد. (قدرت در ملک در حیل است)
- ۲- اگر قدرت عقلی باشد (قدرت در ملک در حیل نیست) ← جائز نیست که خود را عاجز کند، چون ملک به مرحله فعلیت می رسد (یعنی ملک در حق عاجز هم وجود دارد و نباید تقویت ملک کند).

بنابر این تقریب ← مشط مقدمات مفوته هم حل می شود ← در صورتی که قدرت از حیل عقلی نباشد یعنی در ملک در حیل است ← لازم است مقدمات قبل از زمان وجوب انجام شوند تا آنکه لازم نیاید ملکی که در زمان خودش فعلیت پیدا می کند فوت شود = ← وجوب مقدمات مفوته

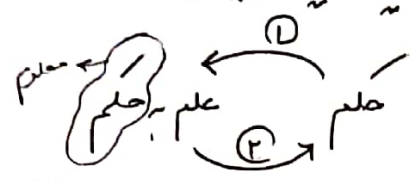
اخذ علم به حکم در موصوع حکم

اِذَا عَلِمْتَ بِأَنَّ الْخَمْرَ حَرَامٌ ، فَالْخَمْرُ حَرَامٌ
موصوع حکم

حکم
علم به حکم

اگر حکم در حق عاقلین به حکم قرار داده شده باشد فقط = حکم مختص به عالم به حکم می شود.

یعنی کسی که قطع به عدم حکم دارد ← حکم در حقش ثابت نمی شود.
و کسی که شک به حکم دارد ←



بعضی گفته اند کمال است چون در می شود!

- ۱- حکم متوقف بر علم به حکم ← باید قید محقق شود تا معتمد محقق شود / مقید توقف بر قید دارد
- ۲- علم متوقف بر حکم ← چیزی باشد تا به آن علم پیدا کنیم / توقف علم بر معلوم

که در می جواب داده اند که کمال نیست ←

توقف اعلی را قبول داریم و توقف دوم را متقبل نداریم، چون علم به حکم (جزئی) متوقف بر وجود خارجی آن نیست و الا تمام علوم (علم به جزئی) باید درست می بود، بلکه علم به هر جزئی متوقف بر وجود ذهنی آن است = در نمی شود.

تکلیف صدر (ره) ← این جواب کاملی نیست، مشکل در حل می شود و مشکل استحال باقی است. چون عقل حکم می کند، منتش علم کاسئیت از معلومش است نه مولدیت (مانند آینه) و در بحث منتش علم مولدیت است نه کاسئیت.

ادامه نظر تکلیف صدر (ره) ← علم به حکم در حکم دلیل است و این ۲ حکم سعادت است.

علم به جعل
مجعل

یعنی : اخذ علم بہ حکم در موضع همان است سے محال است (اگر علم بہ مجعول قید بر مجعول باشد محال است)

← محال نسبت سے علم بہ جعل (حکم خداوندی) را قید بر
مجعول مزار می رهم.

الف ← اگر قید بہ علم محال باشد
بنا بر تباہل بین اطلاق و قید
↓ ↓
(عالم و جاهل) عالم

تناقض باشد ← اطلاق ثابت می شود چون قید محال بود
(سلب و ایجاب) عالم و جاهل

مگر در عدم ← اگر قید نباشد پس اطلاق هم نسبت سے حکم مہملہ
نہ مقید نہ مطلق ← چیز نسبت [نسبت بہ عالم ثابت است در بارہ غیر
عالم صحتی نمی کند سے قید مستیعین عالم است]
اطلاق محال است ← قدر مستیعین مقید

شماره ۵

← اگر قید بہ علم محال نباشد سے بنا بر هر دو بنا (تناقض / عدم و ملکہ) اطلاق ثابت
می شود، ایجاب اطلاق با قرینہ حکمت است.

ب ← طبق سنای استحاله اخذ علم بہ حکم بہ عنوان قیدی برای حکم، نسبت بہ اطلاق
لذات کلام مولا ممکن نیست، شاید غرض مولا اختصاص بہ عالم داشته در خاطر
جمالی قید علم را در کلامش نیاوردہ . (شماره از بحث بعد - اخذ قصد اسأل امر در مستحق امر)
قید = استحاله اخذ علم بہ حکم

اخذ علم بہ حکم در موضع حکم دیگر

۱- مخالفند ہے امکان دارد سوال ← اگر علم سداوردی بہ وجوب حج پس وصیت من

علم داشتن بہ وجوب حج ← نسبت بہ وجوب وصیت ہے قطع بضرعی
لے نسبت بہ سعلش (وجوب حج) ہے قطع طریق

دو حکم
نسبت بہ حکم

۲- متضاند ہے خیر، محال است سوال ← اگر علم بہ وجوب حج سداوردی پس حج بر تو حرام است

چون احکام دامتی با ہم تقار دارند (اجماع دو حکم متافی محال است)

۳- مماثلند ہے خیر، محال است سوال ← اگر علم بہ وجوب حج سداوردی پس حج بر تو واجب است

اجماع دو حکم مماثل در یک موضع واحد لغو است

اگر تکرار حکم از باب تاکیدی باشد → اشغال ندارد چون طلب جدید است
~ ~ ~ ~ ~
نباشد و طلب جدیدی باشد → محال است

اخذ قصد امثال امر در سعلش

کافی قصد شارع بہ انجام عمل (صرف انجام ظاہر) تعلق می برد (امان عمل)
[واجب توصلی]

حرام بر تو شارع از بند
غرضی ناشی می شود

قصد شارع کافی بہ انجام عمل بہ قصد امثال امر تعلق می برد (امان عمل + قصد مرتب)

[واجب تعبیدی]

آیا قصد امثال امر در سعلون امر (واجب) اخذ می شود؟ خیر

اذا زالت الشمس فضّل لاسئال الامر

۱۴۶- بعد از امر (فضّل) آمده ہے قید واجب باید است ما باشد (اختیاری باشد)
مید قصد امثال امر

لے ۲۴۶- چون امر در اختیار مطف نیست در وقت شارع است ہے قید وجوب هم می باشد

← امر مقیدہ خودش می شود ہے محال است

مذہب

۱۔ در خصوصیت قصداتصال امر سے ماوردن تید سے عدم اطلاق

شارع در غرضت هست و بہ دلیل محالیت نمی تواند ماورد (محال است کہ مولا قصد
اتصال امر را در کلامش ماورد باز اطلاق لغضی کلام متوجه می شود کہ این خصوصیت

(محل نموده است)

۲۔ در خصوصیت دیگر (مانند سفید بودن لباس در نماز) سے ماوردن تید سفید بودن سے اطلاق

عدم اخذ تید و بیان نکردن این خصوصیت نشان می دهد کہ بہ عنوان تید واجب

بد نظر شارع نموده است.

قرینہ حکمت (کل مال التیولہ لایریدہ) سے اطلاق

امر بہ صَدِّقین بِخَوَاتِمٍ :

تعلیف، شرط بہ قدرت است.

قدرت سے بہ معنی الاحض سے قدرت تکوینی بر انجام کاری (عاجز نباشد)

کہ بہ معنی الاعم سے عدم استعمال بہ تعلیف متضاد (کہ از نظر تیدہ بلکہ حسد یا اعمش کمتر
تید
از این نسبت)

برهان بر این است تید عدم استعمال بہ تعلیف متضاد :

امثال واجبہ و صدق آن

۱۔ اگر مولا جمع میں ہوا مسائل را قصد کند سے تعلیف دیگر مسترد X
محال است.

۲۔ اگر مولا قصد کند کہ تعلیف از واجب دیگر صرف نظر کند = بہ ترجیح بلا مرجع
می شود X محال است.

اگر مولا امر بہ واجب کند و امرش
مطلق باشد (بہ مشغول باشی
و بہ مشغول نباشی)

او ۲ = شرط عدم اشغال به تعلیف مقصد ثابت می شود ✓

یعنی سبوت در امر به رخصه وقتی محال است که هر دو امر مطلق (مشغول هستی / نیستی) باشد.

مراد از ترتب

- امر به صندین با درجه اهمیت ساری باید هر دو مقید به عدم اشغال به صندین باشند.

{ زید را نجابت بده اگر مشغول نجابت عمر نیستی.
عمورا نجابت بده اگر مشغول نجابت زید نیستی.

- امر به صندین محم و امم ام ← مقید نیست (از آنکه کالت از مسجد در صورت حطلق)

هم ← مقید به عدم اشغال محم است.

(فمازخوان به شرط آنکه مشغول از آنکه کالت از مسجد نباشی)

تزامم ← به حالتی که نمی توان دو واجب را با هم اشغال کرد، التزام می گویند.

ترتیب ← امر به صندین به این صورت که برادری مقید به عدم اشغال به امثال صندین باشد، صندی که

از نظر اهمیت یکسان است یا امر به صندیم به شرط عدم اشغال به صندیم باشد از ترتیب می گویند.

اعتراف بر نظریه ترتیب: اگر مکلف هر دو امر را ترک کند ← ۲ بار عقاب می شود یعنی با برک

هر دو رخصه، رجب هر دو رخصه در حقیقت به فعلیت رسیده ← نظریه ترتیب محال است.

مثال

{ زید را نجابت بده اگر عمر در نجابت نداری ← شرط محقق شده ← فعلیت واجب نجابت زید هر دو
عمو را نجابت بده اگر زید را نجابت نداری ← شرط محقق شده ← ~ ~ ~ عمود فعلیت رسیده

← محال است

جواب کفایه صدر (ره) د ما هم سبوت هر دو امر را در حالت مذکور قبول داریم، لکن هیچ کمذوری در آن

وجود ندارد، زیرا ایام یکی از دو امر، شرط موضوع دیگری را نفی می کند و جوش را بر میدارد. از اجماع

آنها، طلب جمع بین صندین لازم نیست، و اگر بر فرض محال، مکلف هر دو تعلیف را ایتم دهد،

امثال هر دو مطلوب مولا نیست، بلکه فقط یکی مطلوب مولا است.

* نکتہ ہے انجان جعل در امر بہ صیغہ بہ نحو ترتیب ، ناشی از اینست کہ امثال یکی از آن دو [اہم / اہم] و یا امثال حرکت از آن دو [اہم / اہم] مؤید دیگر را نفسی می کند و شرط از نامہ ص سازد .

واجب تخییری و لغائی

۱- خطاب شرعی کہ وجوب را بابت می کند ہے یک عنوان طری تعلق می برد . باقرینہ حلفت

واجب ہے طبعی نماز
بصدان سے نماز نطق

نماز رجبہ
نماز روزخانہ
نماز ساعت اول

ثابت می شود کہ اطلاق بہ نحو اطلاق بدلی دارد .

مثال: مثل (نماز بخوان) عنوان طری نماز افراد نماز

تعلق
وجوب

عقل مختبر است کہ صلاہ (عنوان طری) را بر هر کدام از صدان آن تطبیق دهد . در اصطلاح بہ این تخییر ، تخییر عقلی می یونند! زیرا فقط عقل حکم بہ تخییر می کند نہ اینکه یک خطاب شرعی بر آن دلالت داشته باشد .

۲- خطاب شرعی وجوب ہے بہ بدل ہا تعلق می برد [علی البدل] - یعنی

۶۰ روز روزہ
اطعام ۶۰ نفر
عتق رقبتہ

وجوب بہ چند چیز کہ بدل از یکدیگر هستند ، تعلق می برد . مثل : لغارہ روزہ ، در اصطلاح بہ این نوع تخییر ، تخییر شرعی لفظہ می شود . بہ اعتبار اینکه خطاب شرعی معروض بیان شدہ است .

تخییر شرعی ہے وجوب تخییر در سرفہ اسلام بابت شدہ است .

خصوصیات تخییر شرعی ہے ۱- اگر مکلف یکی از افراد را انجام دهد ، مسئلہ و مطیع محسوب می شود .
۲- اگر مکلف تمام افراد را ترک کند ، عاصی حساب می شود و ترک همه افراد یک معصیت است و یک عتاب دارد .

۳- اگر مکلف تمام افراد را باجم انجام دهد ، امثال محسن می شود و فقط یک امثال محسوب می شود .

حقیقت وجوب تخیر شرعی :

تفسیر ۱ - تخیر شرعی بہ تخیر عقلی برمی گردد ، یعنی وجوب بہ قدر جامع بین بدل ها متعلق برفته است

[قوام ملک به جامع است]
 وجه اشتراک در بین بدل ها سے نفاذ جمع یا نفاذ ظہر سے نفاذ عنوان اصل
 وجه اشتراک ندارند ← صل یا اعمق رقبہ سے عنوان اشتراعی اور ہما

تفسیر ۲ - تخیر شرعی بہ وجوب مشروط برمی گردد ، یعنی خریداری واجب است مشروط بہ ترک بدل دیگر چون خریداری دارای ملک خاص است کہ نمی توان آن ملک را با ملک دیگر

استیفاء کرد ← پس وجوب بہر مشروط بہ ترک دیگری است [ملک ها متفاوت]

اشغال بہ تفسیر دوم ← تفسیر دوم در لایزہ دارد کہ برود غلط هستند = بر تفسیر ۲ غلط

لازمہ اول تفسیر دوم ← هنگام ترک ہمہ بدل ها عاقب ہم متعدد می شود (مانند حالت تراجم
 بین حمہ راجیات) . بہ خلاف خصوصیت دوم وجوب تخیر شرعی است (حمہ را ترک کند عاقب دارد) X
 ترک ہمہ بدل ها ← چون ملک ها متعدد است ہے ترک ہمہ ملک ها عاقب متعدد
 لازمہ دوم تفسیر دوم ← اگر حمہ را انجام دهد ، اشغال محقق نمی شود (مانند تراجم) ، چون وجوب
 فعلیت ندارند . بہ خلاف خصوصیت سوم وجوب تخیر شرعی است (انجام حمہ ، اشغال صورت برفته) X
 = تفسیر دوم باطل است .

مقصد مرتب

۱ - بنا بر تفسیر اول ، تقریب بہ جامع جائز است (چون امر بہ جامع متعلق برفته است)
 ۲ - بنا بر تفسیر دوم ، تقریب بہ یکی از بدل ها جائز است (چون بدل ها متعلق اثر هستند)

نکته ← در واجب تخیری بدل ها باید مباین باشند و نباید اول را ترک باشند . چرا ؟

چون ترک زائد ، بدون بدل جائز می شود ← معاندانہ کہ زائد واجب
 اول }
 اقل = اول + زائد }
 باشد ، در صورتی کہ باید واجب باشد

تمام این بیاض مطرح شده در وجوب تخیری، به وجوب لغایی هم سرایت می‌کند.

یک وجوب است که به جامع مطلقین تعلق برفته است } وجوب لغایی
 { الیها المومن ...
 الیها المسلم ...

وجوبها مستعد است } زید
 ← وجوب هر یک شرط بر انجام ندادن دیگران است
 و غیره بر شرط

در واجب تخیری ← مکلف یک است و امرها متفاوت است.

در واجب لغایی ← مکلف متعدد است در امر یک است. ** *

کنیه عقلی

۱- وجوب به طبعی به نحو صرف الوجود، اطلاق بد تعلق برفته شود ← وجوب از جامع بر فرد

و حصه سرایت نمی‌کند. (جامع) طبعی متعلق وجوب است نه حصه‌ها

مثال: اکرم زید ← عقل می‌نهد، مکلف بین افراد اکرام مخیر است (تخیر عقلی)
 اگر مکلف به زید هدیه می‌دهد، امثال حاصل شده و این کار مکلف کشف نمی‌کند که

وجوب به هدیه دادن (حصه) تعلق گرفته، چون اگر مکلف حصه ای دیگر هم انجام می‌داد
 باز قمشل بود. یعنی وجوب با بسیاری اش به جامع تعلق برفته است.

حصه مصدران متعلق امر است.

۲- وجوب به طبعی به نحو مطلق وجود (اطلاق شمولی / عموم استثنائی) تعلق برفته

شود ← بر حصه ای متعلق وجوب است (حصه‌ها متعلق وجوب هستند)

مثال } اکرم زید بکل اشغال اکرم (عموم استثنائی) ← تمام حصه‌ها اکرام را شامل می‌شود
 (با ادات اطلاق دارد)

اکرم العالم (اطلاق شمولی) ← تمام افراد عالم را شامل می‌شود.
 (بدون ادات دبا قرینه حکمت اطلاق دارد)

وجوب غیر
عقلی بین
حصہ ہا

الف۔ اگر لایم تکثیر عقلی بہ وجوب شرطہ بر من کرر سے مجال است
چون صلاہ در مقام کہ حصہ ای از حصہ ہا طبعی است ، متعلق یک وجوب خاص در شرط
است . اگر حرمت نیز بہ ان تعلق یابد => مستلزم اجماع وجوب و حرمت در متعلق

واحد است ← مجال

(اولی وجوب باز بہ حصہ خوردہ)

ب۔ اگر لایم تکثیر عقلی بہ وجوب شرطہ بر من کرر سے مجال است .

چون همان حصہ ای کہ مطلق اختیار کردہ یا وجوب بہ همان من خورد یا حداقل مداربی وجوب
ہا ان من خورد (صدا دادہ) و از طرفی شارع نسبت بہ نماز (رجم) منجوبیت دارد ہے مجال

ج۔ اگر لایم وجوب بہ جامع تعلق من یابد وہ حصہ ہا سے است نمی کند و ان حصہ ای کہ

در خارج محنت من شود نہ مطلق وجوب است (الف) و نہ متعلق مداربی ان (ب) ، بلکہ

حصہ مذکور صدیقی برا واجب و محبوب من باشد نہ اندک نفس واجب باشد =>

تعلق وجوب ← بہ جامع (اسرا)
تعلق حرمت ← بہ حصہ مذکور (نہی)
← منحوری نسبت و صحیح است .

حالتہ الثانی

عنوان ۱ ← صل (وجوب)

تعدد عنوان ← عنوان ۲ ← لا تغصب (حرمت)

وجود واحد را فرض مائیم کہ مشتمل بر ۲ عنوان است ، وجوب بہ واسطہ یکی از دو عنوان و

نہی بواسطہ عنوان دیگر بر آن وجود واحد تعلق برقتہ است .

مثال نفاذ در مکان خصی

سوال : آیا تعدد عنوان در تعارض عنوانها برای تعدد مستقلها لغایت می کند یا بواسطه آن جمع بین دو حکم با وجود واحد ممکن شود؟

جواب : نظر اول به تعدد عناوین در تعارض آنها برای تعدد مستقلها لغایت می کند که زیرا احکام به عناوین تعلق می گیرند عناوین متعدد هستند و احکام به وحدت خارجی تعلق نمی گیرد که اشغال شود و لغت شود وجود خارجی واحد است. البته قائلند که تعدد وجود خارجی نیز معتبر است، زیرا تعدد عنوان کاشف از تعدد وحدت است، اگر چه در علم مفروضه اند

⇐ حوزة اجتماع امر و نهی

نظری دوم ⇐ تعدد عناوین لغایت نمی کنند به احکام به عناوین تعلق می برد از آن جهت که عناوین مرآت دایره عالم خارج هستند نه از آن جهت که منقسم مستقل در دهند. بلکه در عالم خارج هم یک چیز بسیار نسبت ⇐ امتناع اجتماع امر و نهی = تعارض

شماره ۱

۱- اگر بنا بر لغایت تعدد عناوین ⇐ حوزة اجتماع امر و نهی در عدم تعارض

۲- اگر بنا بر عدم لغایت تعدد عناوین ⇐ عدم اجتماع امر و نهی در تعارض

چون سوا حکم است و امکان ندارد امر و نهی با هم باشند ⇐ تعارض

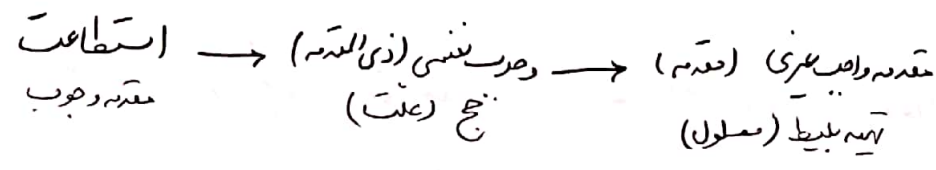
{ اطلاق دلیل صلی
اطلاق دلیل لا تعارض ⇐ اجتماع امر و نهی ⇐ تعارض

« وجوب عمیری برای مقدمات واجب »

* عقل حکم می کند محقق کردن مقدمات واجب است
 { چه عقلیه باشند ← تمهید بلیط برانج
 چه شرعیه باشند ← وضو برای نماز
 * آیا مقدمات واجب (عقلی / شرعی) که عملاً مکلف به انجام آن هستیم، آیا شرعاً هم مکلف هستیم؟
 [آیا مقدمات عمیری به تبع ذی المقدمه شان که وجوب شرعی دارند، وجوب شرعی پیدا می کنند؟]
 در این مورد (وجوب شرعی مقدمات) دو نظر وجود دارد:

- ۱- ملازمه ندارند ← بین مقدمه ذری المقدمه ش ملازمه است یعنی اراده واجب مولا ذری المقدمه به مقدمه سرایت نمی کند.
 - ۲- ملازمه دارند ← ملازمه هم در اراده هم در وجوب ←
 - ۱- ذی المقدمه (اراده نفسی / وجوب نفسی)
 - ۲- مقدمه (اراده عمیری / وجوب عمیری)
- که ملازمه فقط در اراده و نه در وجوب است چون در وقت داشتن چیزی ملازم با در وقت داشتن مقدمه اش است و وجوب چیزی ملازم نیست، وجوبش فعل اجتنابی مولا است.

نکته فائزین به ملازمه ← وجوب عمیری، معلول وجوب نفسی است.



لازمه این علیت ←

- ۱- هیچگاه وجوب عمیری بر وجوب نفسی مقدم نمی شود.
- ۲- وجوب عمیری به مقدمات وجوب تعلق نمی خورد، بلکه فقط مقدمه واجب در مورد چیزی قبل از تحقق مقدمات وجوب، وجوب نفسی وجود ندارد. وجوب عمیری هم نیست یا خواهد به مقدمات وجوب تعلق ببرد و بعد از تحقق مقدمات، تعلق وجوب عمیری به این مقدمات تحصیل حاصل است.

- ۱- مطلق اگر واجب غیری تکالیف گردد، تحقق عذاب نیست، چون ملاک ندارد.
- ملاک در وجوب نفسی است که در صورت فوت عقاب دارد.
- ۲- وجوب غیری دارای محرکیت مستقل نمی باشد و وجوب نفسی محرکیت مستقل دارد که کسی که از امر نفسی حرکت نکند از امر غیری هم حرکت نمی کند. [اراده مرکب به مقدمه جهت رسیدن به ذی المقدمه است]

نظر سید صدر (ره) درباره ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه :

در عالم اراده که وحداناً ملازمه وجود دارد، اگر چه نتوانیم ما برها ثابت کنیم.
در عالم فعل وجوب به ملازمه معنی ندارد، زیرا وجوب فعل اختیاری موافقت ملازمه خلاف

این موضوع است. شرح مہری وجوب به مقدمه معقول نیست.

(فرض اولیہ) لہذا در این صورت بیدایش وجوب غیری، مہری و بدون اختیار حاکم می شود.

وجوب غیری ثابت نیست ← چون محرکیت مستقل ندارد.
استحقاق عقاب هم ندارد.

نظر ۲

وجوب غیری ثابت است ← الف) شامل حلقه معدنات است
ب) شامل معدنات موصوله است.
موصوله ← قاربه ذی المقدمه برسانند
غیر موصوله ← نہ نہ نہ نرسانند

مثال: اگر مطلق مقدمه را انجام دهد ذی المقدمه نرسد.

الف ← معدنات برآ واجب غیری است ← بنابر نظر اول (حلقه)
ب ← معدنات برآ واجب غیری نیست ← بنابر نظر دوم (موصله)

آیا اثبات وجوب عیزی برای مقدمه شمره دارد؟

تضاد اول ← اثبات وجوب عیزی شمره ندارد چون { محرکیت مستقل ندارد / استحقاق عقاب هم ندارد } این در فقط بر وجوب نفسی مترتب می شود.

تضاد دوم ← اثبات وجوب عیزی شمره دارد.

شال ← وجوب نفسی ← بجات غریب

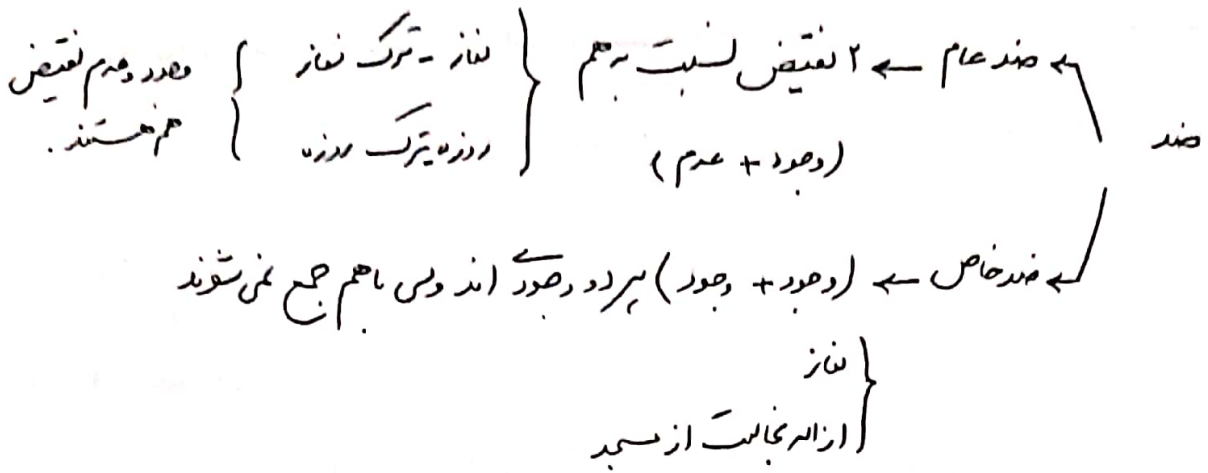
← وجوب عیزی ← خراب کردن زراعت غیر (اهمیت کمتر)

مطلوب ملازمه { موصله / غیر موصله } ← وجوب عیزی ثابت است و حرمت ندارد به علت امتناع اجتماع امر و نهی } ملازمه من مقدمه دزی مقدمه است

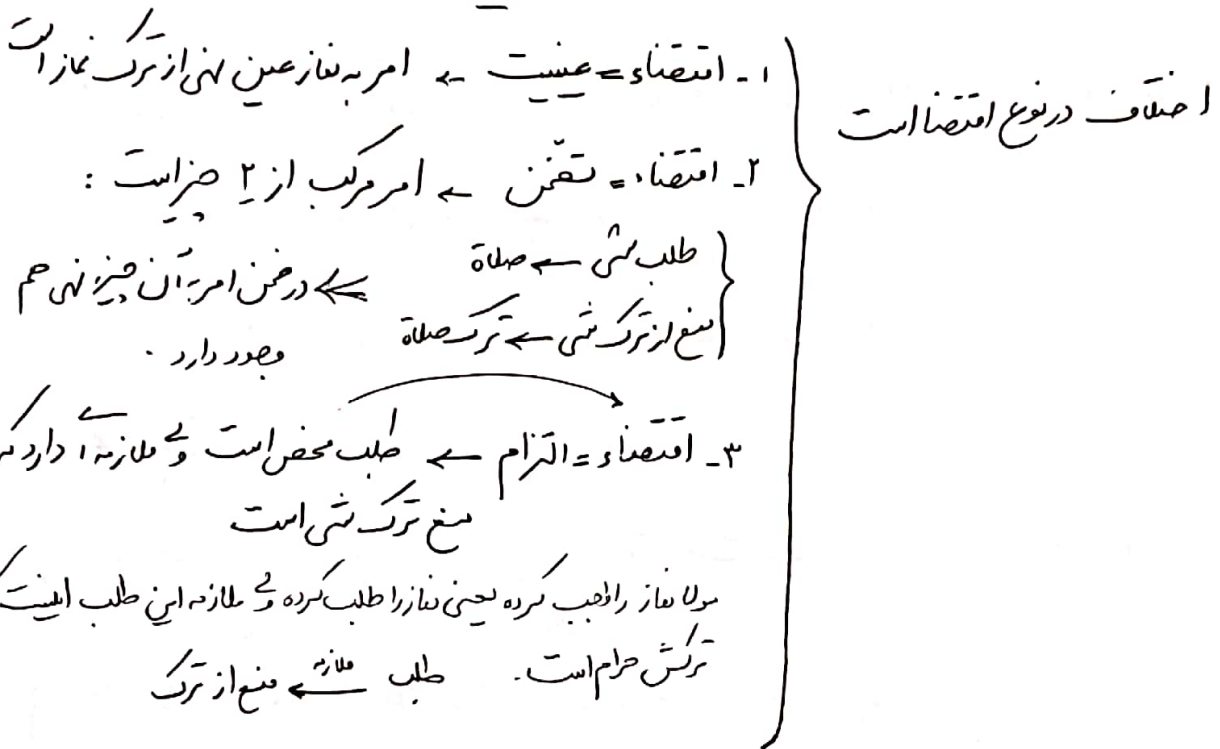
نقطه موصله ها { موصله ← وجوب عیزی حرمت ندارد / غیر موصله ← ~ ~ ~ دارد }

مطلقاً ملازمه وجود ندارد ← وجوب عیزی حرمت دارد.

آیا وجوب شیء مقتضی حرمت ضد آن است؟



۱- نسبت به ضد عام ← معروف نیست که ایجاب شیء مقتضی حرمت ضد عام آن است.



۲- نسبت به ضد خاص ← بعضی قائل به اقتضای شده اند [وجوب خیری مقتضی حرمت ضد خاص آن است]

سؤال ← صلاة و ازاله نجاست از مسجد استرسان بین آنها جمع کرد - (مثلاً آخر وقت نماز باشد و

همزمان ازاله نجاست از مسجد نیز واجب شده باشد) - ضد محبوب می شوند، که وجوب

لیکن اقتضای حرمت دیگری را دارد.

استدلالان :

عدم صلاۃ ، مقدم بر ادویب ازاله است ← عدم صلاۃ واجب و وجوب غیری می شود ←
 عدم صلاۃ واجب می شود ← صلاۃ که نقیض آن است ، حرام می شود (بنا بر تا بعد از عند عام)

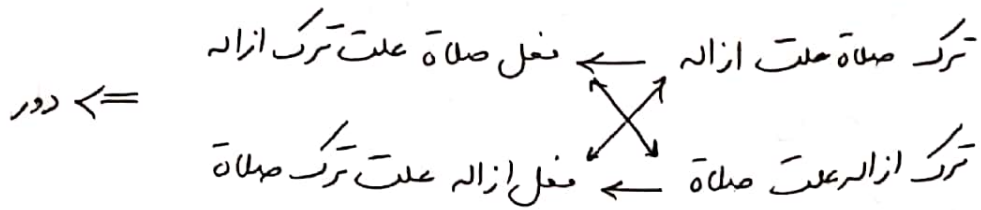
[ازاله واجب ← متعین ترک صلاۃ ← وجوب غیری واجب ← نقیض عام حرام ← صلاۃ حرام]

اشکال سجد صدر (ره) :

۱- مقدمه باید تام العلة یا جزو العلة باشد ، عدم صلاۃ دجرا نافی تام العلة و نه جزو العلة ازاله ایست

از سبب است ، بلکه احتیاطاً تحقق علت ازاله است ، یعنی صحیح یک از دو ضد معلول هم نیستند

۲- لازمه این تقدمیت دور است . تا بعد طریقی ← نقیض علت ، علت نقیض معلول است .



نمره بحث : بوظنر

۱- وجوب شیء مقتضی حرمت ضد خاصش است ← اگر شخص ازاله را انجام نداد
 ازاله نجاست
 نماز

نماز خواند ⇔ نماز باطل است . چون ایجابی از نماز داریم و امر نداریم

اجتماع امر و نهی محال ← نماز باطل

۲- وجوب شیء مقتضی حرمت ضد خاصش نیست ⇔ نماز باطل نیست و صحیح است .

چون نهی از نماز (مهم) نداریم ، امر به نماز به نحو ترتیب یعنی شرط به ترک ازاله (اعم) است

اگر چه شخص عاصی می باشد در نمازش صحیح است .

آیا حرمت امتناعی بطلان دارد؟

۱- حرمت عبادت معتضی
بطلان است به دلیل

۱- لازمه وجود حرمت به عدم امر به آن و عدم اجرای آن است
(چون اجماع امر نهی محال است) - به مجزی نیست بباطل است.

عبادات متصلی و تبعیدی

اشغال به شاید ملاک داشته باشد اگر چه امر ندارد!
مانع به امر کاشف از ملاک است - امر نذر لم به ملاک نذر لم
ثبوت ملاک توسط امر باید حاصل شود

۲- به فرض وجود ملاک، عمل حرام منغوض مولا است و عبادت منغوض
موجب قرب نیست به باطل است (مخص عبادت تبعیدی)

۱- حرمت سبب به یعنی لفظ سبب را نگو (مخفی از لفظ سبب)

این سبب منغوض مولا است و حرام است ولی آثار خودش را دارد.

[از چاقو استفاده نمنن به و باز هم چاقوی بزرگ]

ظاهر (حرام) به ولی نمن به او حرام می شود (اثر دارد)

۲- حرمت سبب به مثلاً این ملک را به ملک فلانی در بناور

یعنی مالکیت حاصل از سبب، حرام می شود. تحریم سبب مستلزم

صحت معامله است. چون نهی و تحریم به مقدر مکلف می خورد و

مسبب زمانی مقدر است که سبب اثر داشته باشد. یعنی معامله

صحیح بوده که سبب مقدر شده.

۲- حرمت معامله معتضی

بطلان نیست به مقصود از

حرمت معامله

✳ نکته به چه بسیار نهی بکار برده می شود نه برای امانه حرام (حرام بودن) بلکه برای ارشاد و راهنمایی به

در باب از حیوانات حرام گوشت نماز خوان [ارشاد به اینکه نماز خواندن بلائین پس مانع صحت نماز است]

سؤال

که بدون کسب و پیمانه معامله نکن [ارشاد به اینکه شرط صحت معامله کسب کردن است. این نهی، ارشاد به مانعیت در شرط است و حرمت دلیل بطلان نیست و می چون حرامی که مرکب است (مثل نماز) با وجود مانع عدم شرط باطل و فاسد می شود. در حالت بر بطلان می کنند. عین باعث بطلان شده، بلکه به خاطر مانع باطل می شود.

نهی ← امانه حکرم ← در عبادت ← بطلان
در معاملات ← عدم بطلان

که امانه شرطی مانعیت ← نهی دلیل بطلان نیست و چون اضرار مرکب حاصل نمی شود، بطلان به دنبال دارد.

مسقطات حکم

- ۱- اشغال حکم { این دو تید در حکم محمول نیستند
- ۲- عیسان حکم { بلکه با اشغال و عیسان حکم فاعلیت و محمولیت تمام می شود مثل لاده غذا خوردن، بوسه گیری زائل نمی شود. بلکه بعد از سیری تحریک وجود ندارد.

[مقدّم نیستند یعنی حکم نفعه نه ← نماز را بر تو واجب می کنم مابین وجوب مقدّمه این است که تو اشغال یا عیسان کنی]

۳- انجام هر کاری که شارع خودش آن چیز را مسقط حکم قرار داده است ←

عدم آن چیز (سفر) مقدّم در بقای حکم محمول قرار داده است. سفر مسقط حکم روزه است.

مقدّم بقای محمول (عدم ساقط شدن) ← عدم سفر

۴- امثال امر اضطراری ← فقط امثال امر ضروری مجبزی است. تفصیل دارد:

الف) اگر تمام وقت مضطر است ← اعاده لازم است [امثال امر ضروری بعد از رفع عذر به علت
عدم امثال امر واقع کفایت می کند]
تخیر { اکثر ← دو نماز
اقل ← نماز ایستاده آخر وقت } = اعاده

ب) اگر هنگام ایستاده نماز عاجز است ← اعاده لازم نیست

امثال امر ضروری بعد از رفع عذر، چون امر ضروری مصدراتی از امر واقع است، اعاده لازم نیست. نهائاً امر ضروری
امر حسی نیست بلکه تخیری است. مخیر بین نماز نشسته لعل وقت + ایستاده آخر وقت / ایستاده آخر وقت
هر کدام ایتم دهد کافی است = به عقیده اینها تخیر در اقل و اکثر مجال است ← اعاده لازم نیست.

نمونه تفصیل
بعد از رفع عذر

مبایر نظر لعل ← اعاده واجب است چون تخیر بین لعل و اکثر را جایز می دانند
به علت عدم امثال امر واقع
مبایر نظر دوم ← اعاده واجب نیست، امثال امر ضروری کافی است چون
تخیر اقل و اکثر مجال است و امر ضروری مصدراتی از امر واقع است.

تخیر
جمع بین دو نماز (لعل نشسته + ایستاده)
آخر وقت ایستاده

نفس عقل در حسن و قبح انفعال ← نفس عقل مُدکب است (عقل فقط درک می کند) نه ای برنده نفس
 حکم کند نفس (عقل آن حکم را فقط درک می کند نه جعل و یا اعتبار حکم) مانند این ادراک به حکم
 عقلی ساخته است.

* برخی از بزرگان که می گویند حسن و قبح احکام عقلی است، یعنی عقلاً با قبح به مصالح و مفاسد که
 درک می کنند، این اوصاف را درک کرده اند، سخن مردودی است.

تفصیل حسن و قبح عقلی

۱- حسن و قبح در مرحله متأخر از حکم شرعی واقع شده اند و با مسائل و معضلات حکم مرتبط است. [حسن و قبح
 عقلی در سلسله معلولات احکام شرعی]

علت ← حکم شرعی { حسن و قبح مستفرد حکم شرعی نیست، چون در این حالت اگر حسن عقلی متعلق
 معلول ← حسن و قبح { حکم شرعی جدید شود، تسلسل ایجاد می شود، پس ملازمه نیست.

رضو و اطاعت مولی حسن است ⇒ عقل درک می کند ⇒ وضو و غیره : شرع لفظه

خوردن گوشت خوک شرعاً قبیح است چون ناپزنی غذا ⇒ ~ ~ ⇒ گوشت خوک خوردن : شرع لفظه

۲- حسن و قبح عقلی در سلسله علل احکام شرعی ⇒ ملازمه ثابت می شود. چون حسن و قبح

عقلی بین حکم شرعی در شکل مفضل ثابت هستند ⇒ مستفرد حکم شرعی نیست و تسلسل
 پیش نمی آید.

* قبح و حسن عقلی علت احکام شرعی می شود و به دنبال حکم شرعی می آید.

صدقت دانستن واجب است : شرع ⇒ حسن صدقت دانستن : عقل

کذب هرام است : شرع ⇒ قبح کذب : عقل

د استقراء و قیاس

احکام شرعی تابع ملک ہے احکام لشرعی تابع مصالح و مفاسد مستند . مثال : تحريم خمر ناشی از
 یک مندره معین است کہ شارع بہ آن مندره تصریح نکرده است = ہم عقل حدیث میں زندگی
 کہ مندره موجود در خمر اسکار است . ولذا نہ حدیث عقل و تعمیم حکم بہ ہر اسکاری است .
 * کیفیت استدلال بہ استقراء ہے فقہ مجتہد برای ازا حکام را کہ دلہای یک حالت مشترکند
 را بررسی میکنند . مثلاً حالات مسکری کہ در آنها جاہل معذور است را بررسی میکنند و می بینند کہ
 صفت مشترک بین آن معذوریات جاہل است = ملک (علت) معذورت جاہل است .
 = حکم معذورت را بہ بقیہ حالات جاہل ہم تعمیم مہرود . جزئہ = کل (جو جاہلی معذور است)

* کیفیت استدلال بہ قیاس = مثلاً = احتمالات در ملک و نکتہ تحريم خمر معنی (بو ،
 زند ، مزہ ، اسکار) را بررسی میکنند . اگر بنا بر ظن قوی ، علت تحريم خمر ، اسکار باشد ،
 تحريم مذکور بہ هر مسکری تعمیم دادہ میشود = ہر مسکری حرام است .

آیا استدلال بوسیله قیاس در استقراء حجت محسوب میشود ؟

استقراء = چون غالباً استقراء ناقص است ، فقط مفید ظن مہر باشد = لا حجتہ
 قیاس = چون غالباً بنای قیاس بر استنباط حدیثی ملک است (استنباط ظنی)
 جواب }
 لا حجتہ

استقراء و قیاس حجت ندارند مگر دلیل خاصی بر حجیت آنها قائم نشود .

« حجت دلیلی عقلی »

دلیل عقلی ← ظنی است ← لاجبه چون مفادش ظنی است، مگر اینکه دلیلی بر حجت آن آیه شود که همین دلیلی هم ندانم که در بعضی دلیل بر عدم حجت ظنون

موجود است

لے قطعی است ← حجه چون هر قطع طریق حجت است (عقلی / شرعی)

اجباریون ← دلیل عقلی قطعی حجت ندارد، یعنی قطع به احکام شرعی از طریق تصدای عقلی حجت نیست، آنها از قطع طریق سلب حجت نمی کنند، بلکه قطع طریق را به قطع موضوعی تبدیل می کنند، آنها معتقدند احکام شرعی مقدم هستند بر قید (عدم علم به جعل از طریق عقل) = احکام با علم به جعل از طریق عقل به تعلیل نمی رسند، چون قید منتهی شده پس احکام شرعی ثابت نمی شوند یعنی علم و قطع به جعل مولا وجود دارد پس علم به محمول شرعی وجود ندارد یعنی حکم عقلی نمی شود = حجت ندارد.

پانچ سجد صدر (ره) : برای صحیح بودن سخن اجباریون باید دلیل شرعی بر آن وجود این قید داشته باشیم که همین دلیلی ندانم = دلیل عقلی حجت است.

والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

انہاس دعا جانی